چپ در کردستان

سامی روشن

چپ در کردستان، یک بازبینی مختصر!
نوشته: سامی روشن
طرح جلد و صفحه آرایی: ۴۹بوکس
چاپ اول سوئد 2026
انتشارات: 49Books
ISBN: 978-91-90158-82-1
حق چاپ برای نویسنده محفوظ است

بحران در چپ و کومه‌له!.....7
کومه‌له. هویت طبقاتی آن!.....15
تبیین‌های انحرافی از ماهیت کومه‌له!.....21
کومه‌له یک سازمان مخفی!.....34
قیام و جریان کومه‌له!.....43
کومه‌له و جابجا شدن قدرت!.....55
جنبش مستقل کردستان!.....62
استراتژی کومه‌له در جنبش کردستان!.....66
کومه‌له در قالب یک جریان سراسری!.....85
جمع بندی و نتیجه‌گیری.....105

هم اکنون موقعیتی که چپ در آن گرفتار است یـک رونـد پیوسته و تدریجی تکامل یک وضعیت بحرانی را نشان می‌دهد که مدتهاسـت گریبـانگیر آن اسـت. و مـوجب شـکل‌گیری یـک جنبش انتقادی در میان طیف‌های مختلف علیه چنین وضعیتی گشته است. امروز ما شـاهد تلاش‌هـای نسـبتاً جـدی‌تری جهت ریشه‌یابی علل چنین بحرانی و همچنین بررسی و ارزیابی دلایل وجودی آن به منظور بیرون آمدن از چنین وضعیتی هستیم. ما با یک جنبش انتقادی چه از درون و چـه از بـیرون تشـکل‌های موجود روبرو هستیم که از زوایا و دیدگاه‌های متفاوتی به این مسئله پرداخته و گاهاً آلترناتیوهای مختلفی را هم بـه منظـور چـاره جـویی در این زمینـه مطـرح می‌سـازند. بعضـی از این دیدگاه‌ها و سیاست‌های مطرح شده فاقد درافـزوده‌ای بسـوی پیشرفت بوده‌اند و این را عملاً نیز نشان داده‌اند. وجود بعضی از این دیدگاه‌های انحرافی نه تنها بـه حـل بحـران چپ کمکی ننموده بلکه به وخامت آن نیز افزوده و خود به مثابه سدی در مقابل بازسازی و اقتدار مجدد یک چپ اجتماعی عمل می‌کنند. قطعاً بدون یک تحلیل درست از دلایل گرفتـار آمـدن چپ بـه بحـران کنـونی راه بـرون رفت از این بحـران، و بـه این معـنی بازیـابی انسـجام مجـدد جریـانی کـه درآینـده کـل حـرکت سوسیالیستی در کردستان را نمایندگی کند. ممکن نخواهد بود.

نوشته حاضر تلاشی است در این راستا که دیدگاه متفاوتی را در زمینه تحلیل و بررسی از گذشته چپ و کومه‌له مطرح می‌سازد و به منظور کمک و پاسخگویی به معضلات چپ و بررسی موانع پیش پای آن به بعضی از مواضع سیاسی و نظری و جنبه‌های کار و فعالیت عملی ما به مثابه یک گرایش و حرکت سوسیالیستی در کردستان خواهد پرداخت.

واضح است که تنها نقد نظری و سیاسی جریان چپ موجود و دیگر دیدگاه‌ها به تنهایی نمی‌تواند دلیلی باشد برای خاتمه یافتن بحران. بلکه این تنها به عنوان یک اقدام و گام ضروری و اولیه است که می‌تواند در جهت تقویت و بازسازی جریان کومه‌له و یا به بیانی دیگر قدم پیش گذاشتن و در نهایت کمک به شکل‌گیری یک جریان چپ و اصیل و اجتماعی باشد که تداوم سنت‌های و ارزش‌های انقلابی و اجتماعی کومه‌له را هدف و در دستور کار خود داشته باشد. چپی که نگاهش به جامعه طبقاتی و مناسبات موجود کنونی را از منظر و دید یک طبقه معین اجتماعی مورد ارزیابی و وارسی قرار می‌دهد. از زاویه منافع یک طبقه جانبداری و وفاداری به تئوری‌های سوسیالیسم علمی - که حل ریشه ای و رادیکال و انقلابی مسائل و معضلات جامعه را مد نظر دارد - بلکه از آن مهمتر از لحاظ پراتیک اجتماعی هم چنین ادعاهایی را در عمل پیگیری و نسبت به پیشبرد و اجرای آن‌ها پایبند و متعهد است.

این را هم اضافه کنم که هدف از طرح بحث فوق و صحبت از بحران در چپ و مشخصاً کومه‌له و پرداختن به گوشه‌هایی از

تاریخ و گذشته این جریان به هیچ وجه تنها بازگو کردن صرف و دادن مدال به این و آن و یا آنطور که امروزه در میان تشکل‌های موجود رایج است نوشتن دستاوردها به حساب گروه خویش و انداختن بار خطاها و اشتباهات به گردن دیگران نیست. بلکه قبل از هرچیز درس گرفتن از تجارب گذشته و آموختن و بکارگیری و استفاده از این آموزه‌ها در مبارزه و در آینده است. بررسی و نتیجه‌گیری‌های سیاسی از تحولات و تجارب تاریخی است که ما را در پیدا کردن و تعیین درست مسیر حرکتمان در آینده کمک خواهد نمود با این توضیحات کوتاه به بحران در چپ و مشخصاً کومه‌له خواهم پرداخت.

بحران در چپ و کومه‌له!

قبل از وارد شدن به مطلب بهتر است قبلا تاملی بر «وجود بحران در وضعیت موجود» که صحبتش رفت. داشته باشیم که اساسا بحران به چه معنی است و آیا واقعاً بحرانی وجود دارد؟ آیا انشعابات و انشقاق در درون جریان چپ و مشخصاً کومه‌له دال بر وجود بحران است؟ آیا این انشعابات اجتناب‌پذیر بودند؟ چگونه و از چه مقطع زمانی و از همه مهمتر چرا و به چه دلیل چپ در کردستان دچار چنین بحران عمیقی گردید و بالاخره چرا چنین اتفاقی افتاد و منشأ چنین تحولی به کجا بر می‌گردد و چه عوامل و فاکتورهایی نقش تعیین‌کننده داشته‌اند؟ این سئوالات و بیشتر از این نیز در همین رابطه مطرح هستند که باید جواب بگیرند. همه این‌ها و جستجوی پاسخ به چنین مسئله‌ای ضرورتاً ما را به گذشته. بررسی و ارزیابی بعضی اتفاقات و تحولاتی می‌کشاند که برای پاسخ دادن به چنین

مسئله‌ای مهم هستند و از این منظر پرداختن به آنها حیاتی است.

ابتدا در ارتباط با خود بحران و تعریف از آن باید گفت که بحران در اساس چیزی نیست جز بی افقی در سیاست و استراتژی سیاسی. بن بست یک جریان یا یک حزب سیاسی در پیشبرد سیاستهایش. یعنی اینکه سیاست‌های یک حزب سیاسی جوابگوی نیازهای مبارزاتی و معضلات اجتماعی در جامعه نباشد تحولات اجتماعی در درون جامعه با تحولات یک حزب دریک جهت و در مسیری هماهنگ و منطبق نباشد و این در ادامه منطقی خود عملاً منافع جنبش را با منافع حزبی در تناقض قرار می‌دهد در چنین حالتی یک حزب یا جریان سیاسی با خطر رکود و بن بست و انزوای سیاسی روبرو می‌شود و یاس و ناامیدی جای شادابی و سرزندگی در میان فعالین چنین جریان و حزبی را می‌گیرد و در نهایت انشعاب و پراکندگی اجتناب ناپذیر می‌گردد. پدیده بحران با انشعاب دو مقوله متفاوتی هستند و از هر دو نمی‌توان یک برداشت واحدی نمود. هر انشعاب را نمی‌توان بحران نامید. انشعاب در یک جریان یا حزب سیاسی ممکن است اتفاق بیفتد بدون آنکه بتوان آنرا بحران نام گذاشت. در مواردی انشعاب برای رفع بحران ضروری است. اما در بیشتر موارد انشعاب راه حل مناسبی برای خلاصی از بحران نیست پیش آمدن بحران در یک جریان به هیچوجه به میزان نفوذ و وسعت و بزرگی یا محدودیت و کم نفوذی یک جریان در میان توده‌ها بستگی ندارد مضافاً اینکه فاکتورها و عوامل

زیاد و متعددی در یک مقطع زمانی خاصی می‌توانند در تسریع و یا به عقب انداختن یک بحران کمک و یا موثر واقع شوند اما آنچه در نهایت می‌تواند بطور ریشه‌ای در رفع بحران نقش اصلی ایفا کند اصلاح سیاست‌ها و استراتژی سیاسی از لحاظ نظری و برنامه عملی است که چنین بحرانی را موجب گشته است. یعنی در حقیقت اتخاذ سیاست و برنامه عملی که منطبق با نیازهای مبارزاتی و در جواب دادن به معضلات اجتماعی درون یک جامعه و بر چنین اساسی پی ریزی گردیده باشند.

برای درک مشخص بحران کومه‌له و ریشه یابی دلایل آن باید قبل از هر چیز به گذشته و تاریخ خود این جریان رجوع کرد. بدون پرداختن به تاریخ کومه‌له که مسلماً بخشی از تاریخ جنبش کردستان هم هست محال است ما بتوانیم تبینی درست از این بحران داشته باشیم

امروز وقتی که ما به موضوعات مورد مشاجره و اختلافات درون نیروهای چپ نگاه کنیم درصد زیاد و بالایی و حتی به جرأت می‌توان گفت که بیش از نود درصد این اختلافات مربوط به ماهیت کومه‌له حال چه از نقطه نظر ایدئولوژیکی و نظری و یا سیاسی و موضوع فعالیت آن یعنی جامعه کردستان و جنبش‌های اجتماعی آن را تشکیل می‌دهد. البته این تا حدود زیادی طبیعی و قابل فهم است چرا که ریشه‌های عمیق اجتماعی جریان کومه‌له برای هیچ کسی و هیچ حرکت جدی سوسیالیستی در کردستان قابل صرف نظر کردن نیست. هر کدام از جریانات و تشکل‌های موجود سعی می‌کنند که بنا به

مصالح و منافع سازمانی و گروهی خود تفسیر و تصویری از کومه‌له و گذشته آن مطرح کنند که با سیاست‌ها و اهداف امروزی آنها منطبق باشد. حتی اگر این تصویر با تاریخ واقعی کومه‌له در تناقض آشکار قرار گرفته باشد که در بیشتر موارد چنین است. تحریف تاریخ کومه‌له به صورت یک امر مشمئزکننده و بحث‌برانگیزی تبدیل گشته است هرکجا که لازم باشد کومه‌له یک جریان چپ و مارکسیستی در گذشته قلمداد می‌شود و هر کجا هم مصلحت سازمانی و گروهی ایجاب کند به یک جریان ناسیونالیست یا شبیه ناسیونالیست تبدیل می‌شود. یک جریان، کومه‌له را کردستانی تعریف می‌کند و آنرا به تاریخ و گذشته گرایشات و جنبش ناسیونالیستی متصل می‌کند و از هر آنچه که به کمونیست بودن کومه‌له مربوط می‌شود فاکتور می‌گیرد. جریان دیگری کومه‌له را سراسری تصویر می‌کند و آنرا از منشأ واقعی و ریشه‌های اجتماعی و تاریخی آن دور می‌کند و این را به حساب کمونیست بودن کومه‌له می‌گذارد. در این میان آنچه که نادیده گرفته و کنار گذاشته می‌شود خود تاریخ واقعی کومه‌له است. تاریخی که نه تنها مورد اختلاف و مایه دردسر برای تحریف‌کننده گان آن گشته است بلکه خود این تاریخ واقعی می‌تواند به نوعی بیانگر و توضیح روشن این بحران باشد و یا به عبارتی دیگر توضیح درست آن را در خود نهفته دارد. اما واقعیت چیست؟

واقعیت اینست که پدیده‌ای به اسم کومه‌له از همان بدو موجودیتش متعلق به گرایش چپ و کمونیست و محصول

جامعه کردستان بوده است. برای بسیاری این قابل پذیرش نیست. عدم پذیرش و عدم درک کل این واقعیت موجب گشته است که هیچکدام از این جریانات و دیدگاه‌ها نتوانند یا نخواهند در شناخت و ارائه راه حل برای آینده این جریان سیاست عملی درستی اتخاذ و در پیش بگیرند. این تعریف از یکطرف ماهیت کومه‌له را بیان می‌کند و از طرف دیگر منشأ و خاستگاه اجتماعی آن را نشان می‌دهد. به باورمن خود این دو مسئله یعنی موضوع هویت کومه‌له. نوع گرایش و نوع کمونیسم زمینی و اجتماعی کومه‌له که در یک مقطع معین تاریخی آنرا نمایندگی می‌کرد و خاستگاه اجتماعی و موضوع فعالیت آن یعنی کردستان و جنبش‌های اجتماعی آن دو فاکتور اصلی و تعیین‌کننده هستند که بحران کومه‌له و چپ در کردستان اساساً ناشی از چگونگی برخورد به آنها و پایه اصلی آن را تشکیل می‌دهند که من تلاش می‌کنم بیشتر آنرا توضیح دهم.

چهارچوب بحتی که من می‌خواهم مطرح کنم مبتنی بر بررسی کوتاه از بعضی تحولات و مقاطعی مشخص از جنبش کردستان و جایگاه و موقعیت فعالیت‌های جریان کومه‌له در این تحولات و سپس نتیجه‌گیری‌های کنکرتی است که به تدریج تلاش می‌کنم آنها را مطرح سازم. اما در اینجا به منظور توجه دادن به اهمیت موضوع و تفاوت دیدگاهی که من در بحث دنبال می‌کنم اشاره به نکاتی را در این خصوص مفید می‌دانم.

از نگاه من کومه‌له در یک مقطع زمانی معینی با همه کمبودهایش به مثابه یک جریان چپ اصیل و انقلابی قد علم کرد و از زاویه منافع کارگر و زحمتکش و مردم محروم جامعه و جنبش‌ها و اعتراضات آنها سیاستهایش را در جامعه مطرح و دنبال کرد. کومه‌له منافعی جدا از مطالبات و خواست‌های این جنبش‌ها نداشت. و علیرغم هر اشکال و کمبودی مانند هر جریان انقلابی و رزمنده که می‌تواند داشته باشد. از لحاظ عینی و ابژکتیو یک گرایش چپ و کمونیستی و زمینی را نمایندگی می‌کرد. مظهر و تجسم یک جریان واقعی و اصیل چپ در محیط فعالیت خود در کردستان بود و همین مسئله هم آنرا توده‌ای و اجتماعی نمود و نقطه تفاوتش با دیگر جریانات چپ گردید. به همین اعتبار هم نمایندگی کل جریان رادیکال و چپ و انقلابی جامعه را می‌نمود امروز چنین نیست. منافع سازمانی و گروهی با منافع جنبش‌های اجتماعی همسو و منطبق با هم نیست. هیچ کدام از سازمان‌ها و تشکل‌های موجود نه از لحاظ سیاسی و نه تشکیلاتی گرایش چپ و سوسیالیستی درون جامعه کردستان را نمایندگی نمی‌کنند. سیاست‌ها و استراتژی سیاسی این جریانات نه تنها جوابگوی نیازها و معضلات اجتماعی در جامعه نیست. بلکه در تناقض با آن قرار دارد. به بیانی واضح ترعدم وجود یک استراتژی سیاسی شفاف و روشن منطبق با وضعیت واقعی جامعه کردستان خود پایه و ریشه بحرانی را تشکیل می‌دهد که دامنگیر جریان چپ و کومه‌له است. امروزهم بعد از سه دهه هنوز کل جریان چپ و کومه‌له فاقد چنین استراتژی

و برنامه روشنی است. من سعی خواهم کرد که از نقطه نظر تاریخی و با اتکا به تجارب عملی تا کنونی آنرا مورد بررسی قرار دهم و نشان دهم که « منشأ و شروع بحران در چپ و کومه‌له نه در انشعابات اخیر و نه حتی در انشعاب اولیه در حکا. بلکه نطفه آن به دوران قبل از حکا بر می‌گردد. دورانی که کومه‌له نتوانست در یک مقطع معینی بویژه بعد از سرکوب و ختم انقلاب در سال شصت تحلیل درست وهمه جانبه ای از تحولات و اوضاع سیاسی که در جامعه ایران و بخصوص در کردستان پیش آمده بود داشته باشد و جواب درست. منطقی و مناسبی به این تحولات و معضلات پیش آمده در آن شرایط را بدهد. دورانی که کومه‌له بجای اتخاذ یک سیاست و استراتژی واقع‌بینانه و مشخص برای جوابگویی به جنبش عظیمی که در راس آن قرار گرفته بود با بازتعریف خود به عنوان یک جریان سراسری وظایف و اهداف دیگری را در این ابعاد در دستور کار خود قرارداد که نه بریک تحلیل واقعی و عینی و درست از وضعیت جامعه و تحولات پیش آمده در آن متکی بود نه با توان و وضعیت واقعی کومه‌له همتراز و سازگار بود و نه هیچوقت از عهده آن برآمد و نه هرگز هم عملی شدند. دورانی که وارد شدن کومه‌له به پروسه تلاش برای شکل دادن به یک جریان سراسری می‌تواند یکی از عوارض طبیعی آن راه و مسیری باشد که کومه‌له برای خود و به این اعتبار هم برای کل جنبش کردستان انتخاب نمود» مسیری که می‌توانست تنها راه نباشد و الزاما هم به اینجا ختم نگردد.

من در شروع بحث بطور فشرده در مـورد خـود کومه‌لـه و ماهیت آن نکاتی را مطرح خواهم نمود. چنین ضرورتی از آنجا ناشی می‌شود که امروز چه از طرف جریاناتی که خود را با این نام تداعی می‌کنند و چه از جانب نیروهای دیگـری تعبیرهـای متضاد و مختلفی از آن رو به بیرون و به جامعه داده می‌شود. در عین حال همچنانکه گفته شد این مسئله صرف نظر از وجود اختلاف نظـر پـیرامون آن و اسـتنتاجات سیاسـی کـه در شرایط کنونی از آن به منظور بهره‌بـرداری از اعتبـار جریـان اجتماعی کومه‌له از جانب تشکیلات‌های موجود می‌شود. قطعاً به مثابـه یک موضوع مهم در ادامه بحث و در شناخت بحران کنونی هم ما را یاری خواهد داد.

کومه‌له. هویت طبقاتی آن!

در این مورد مباحث زیادی صورت گرفته است و قصد تکرار ملال آور آنها را ندارم اما از یک زاویه دیگری می‌خواهم به این جنبه از مسئله بپردازم که به نوعی ربط به بحث بحران در چپ و کومه‌له پیدا خواهد کرد. ابتدا ما باید این مسئله را برای خودمان روشن کرده باشیم که آن ارزش‌ها و معیارها، آن اصول اعتقادی و باورها و پرنسیب‌هایی که می‌توانند شاخص و معرف هویت یک جریان چپ باشند کدام‌ها هستند. برای مثال تئوری و مسائل ایدئولوژیک چه جایگاهی دارند. سیاست و استراتژی و تاکتیک چه وزنی پیدا می‌کنند. پراتیک و عمل انقلابی و اجتماعی و بالاخره اصول و پرنسیب‌های اخلاقی و... کدام یک از این عوامل برای قضاوت کردن ما فاکتور تعیین‌کننده هستند. عدول و استنکاف و یا بر عکس پیروی و تابعیت از کدامیک از این‌ها از نقطه نظر ما جریانی را می‌توان چپ ویا غیر چپ قلمداد و ارزیابی نمود. ما می‌دانیم که همه این فاکتورها هر

کدام در جایگاه واقعی خودشان مهم هستند و در هیچ شرایطی کم توجهی به آنها قابل توجیه نیست و همگی آنها به نوعی در یک ارتباط منطقی و دیالکتیکی با هم قرار دارند و بر همدیگر تأثیر گذارند و در مجموع یک کلیت را در شکل دادن به هویت سیاسی و طبقاتی یک جریان تشکیل می‌دهند. اما بنظر من همچنانکه مارکس و پیروان وفادار به متدولوژی وی. از زاویه و دیدی ماتریالیستی به عنوان یک وجه مشخص و جوهر اولیه یک نگرش کمونیستی بر نقش اساسی و تعیین‌کننده پراتیک اجتماعی انسان در پیشرفت و تکامل تاریخی جامعه بشری همیشه تأکید نموده اند. و نیروی محرکه تاریخ بشری را چیزی جز مبارزه طبقاتی و خود انسان را به عنوان عنصر فعال و موثر و تاریخ‌ساز آن نمی‌دانند. آنچه که از همه مهم‌تر است و می‌تواند مبنای اصلی قضاوت و تشخیص ما باشد عمل و پراتیک انقلابی و اجتماعی یک جریان است که در نهایت می‌تواند تعلق و یا عدم تعلق آنرا به یک گرایش طبقاتی معین در درون یک جامعه و در بطن یک مبارزه اجتماعی نشان دهد. پراتیک مؤثر و عمل انقلابی پیشبرنده. آن شاخص و معیاری است که می‌توان بوسیله آن درستی یا نادرستی یک تئوری» استراتژی» تاکتیک و یا یک سیاست معینی را مورد آزمایش و تجربه قرار داد و به محک زد.

تا آنجا به کومه‌له و گذشته این جریان مربوط می‌شود تفاوت اساسی جریان کومه‌له با دیگر جریانات چپ در واقع در این مسئله بود که کومه‌له بر خلاف دیگر نیروها و جریانات

چپ نگاهش به مبارزه طبقاتی و نقش و جایگاه تئوری نگاهی روشنفکرانه و آکادمیستی نبود. کومه‌له و رهبران و کادرهای اصلی این جریان هیچوقت از سر تئوری وارد مبارزه نشدند. آنها به درستی شرکت در مبارزه طبقاتی و اجتماعی و دخالت مستقیم و فعال در اعتراضات و حرکات توده‌ای و تلاش برای سمت وسو دادن و رهبری کردن آنها را هدف اصلی در برابر خود قرار داده بودند. برای جواب گویی به معضلات پیش روی جنبش‌های اعتراضی و اتخاذ سیاست درست و انقلابی آنچه در توان داشتند بکار می‌گرفتند تا به امر پیشبرد و ارتقا و سرانجام پیروزی این اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی یاری رسانند. در این پروسه با تلاش بی شائبه و به دور از هر نوع تعصب سکتاریستی و تنگ نظرانه‌ای می‌کوشیدند کمبودها و نارسایی‌هایی که جزئی از وجود هر مبارزه انقلابی است را بدون اغماض و چشم پوشی به انتقاد بگیرند و از جمله در زمینه مسائل تئوریک هم اگرچه شرایط مبارزاتی که در آن قرار گرفته بودند بعضی مواقع امکان و فرصت کافی را برای پرداختن به آن را برای آنها محدود ساخته بود، اما هرجا که اندیشه و نظری که می‌توانست در پیشبرد این مبارزه راهگشایی حاصل کند. صمیمانه از آن استقبال می‌نمودند. بر عکس ادعایی که می‌شود و جریاناتی که کومه‌له را به بی تئوری و بی سیاستی متهم می‌کنند مواضع و سیاست‌هایی که کومه‌له در جواب دادن به مسائل اجتماعی آن دوره مطرح ساخت و حقانیت درستی آنها که در اساس موجب اجتماعی و توده ای شدن کومه‌له نیز گردیدند،

نشان دهنده و بیانگر این است که کومه‌له دارای تئوری بود و یک نوع تئوری هر چند غیر مکتوب هم بوده باشد ناظر بر پراتیک آن بود و از این لحاظ نه تنها کومه‌له جناح عقب مانده و ناسیونالیستی چپ ایران نبود بلکه واقعیت تاریخی و اجتماعی نشان داد که کومه‌له از همه جریانات چپ آن دوره واقع بین‌تر و رادیکال‌تر بوده است و برخوردش به تئوری هم علیرغم نارسایی‌ها و کمبودهایی که در این زمینه داشت درست‌تر و اصولی‌تر بود. بعضی از جریانات چپ در آن زمان مدت‌ها و حتی سال‌ها پیرامون این یا آن موضوع نظری و یا تئوریک در محافل خود به بحث و فحص می‌پرداختند بدون اینکه کمترین تأثیرپذیری یا تأثیرگذاری بر محیط پیرامونی خود و بر تحولات اجتماعی درون جامعه داشته باشند. تئوری به شیوه انتزاعی در دستگاه فکری رهبری کومه‌له جایگاه آنچنانی نداشت. مسائل تئوریک و مقوله چپ و کمونیست بودن جدا از یک مبارزه واقعی و عینی و اجتماعی و در دفاع از منافع کارگر و مردم زحمتکش و محروم جامعه در عمل و در این مبارزه معنای دیگری برایش نداشت تئوری تا آنجا برای کومه‌له ارزش و معنایی داشت که بتواند در خدمت امر مبارزه طبقاتی و اجتماعی باشد. کومه‌له نگاهش به تئوری یک نگاه صرف ایدئولوژیک نبود. بلکه قبل از هر چیز به عنوان یک حزب و جریان سیاسی کاربرد آن در مبارزه طبقاتی و اجتماعی و کمک به امر پیشبرد جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی مورد توجهش بود. اگر ما بخواهیم قضاوت درست و منطقی از کومه‌له و

ماهیت آن در گذشته داشته باشیم. قبل از هر چیز دیگر باید به نقش و جایگاه کومه‌له و تأثیرگذاری آن بر جنبش‌ها و حرکات اجتماعی بپردازیم. بررسی دخالت‌گری کومه‌له و تأثیرگذاری این جریان بر تحولات اجتماعی در دوران‌های مختلف می‌تواند جایگاه و مکان واقعی آنرا به ما نشان دهد. چرا که هر شخصیت یا گروه سیاسی در درجه اول بیانگر منافع و خواست‌های یک قشر اجتماعی معینی است. جدا نمودن سرنوشت یک گروه سیاسی از طبقات و تاریخ طبقاتی و جداکردن تاریخ از جمله تاریخ احزاب سیاسی از طبقات اجتماعی امری نادرست و با نگرش و متد مارکسیستی مغایرت دارد. می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که نقش و جایگاه کومه‌له در مبارزه طبقاتی به مثابه یک جریان اجتماعی خود به بهترین وجهی بیانگر آن شاخص‌های اصلی هویتی کومه‌له است که تجسم یک جریان چپ واقعی و در عین حال زمینی و اجتماعی را به مانشان می‌دهد. تنها بررسی تحولات نظری و فکری این جریان کافی نیست و این کار نه تنها و به هیچ وجه با یک تحلیل درست و در عین حال ماتریالیستی سازگار نیست بلکه استفاده از چنین روش و متدی ما را در ارزیابی جایگاه و موقعیت اجتماعی و طبقاتی آن دچار اشتباه می‌کند. قضاوت نادرست بعضی از تشکیلات‌های موجود در مورد کومه‌له بر مبنای چنین متد و روشی صورت می‌گیرد که من در ادامه بحث در این مورد بیشتر به آن می‌پردازم. اما عجالتاً در اینجا به نکاتی در خصوص دو نگرش انحرافی در ارتباط با ماهیت کومه‌له اشاره‌ای کوتاه خواهم نمود.

تبیین‌های انحرافی از ماهیت کومه‌له!

امروز در رابطه با جریان کومه‌له و ارزیابی از ماهیت سیاسی و طبقاتی آن و در بررسی تاریخ و گذشته آن. ما اساساً با دو نگرش انحرافی متفاوت روبرو هستیم که هر دو این نگرش‌های انحرافی ارزیابی غیرواقع بینانه و مغایر با واقعیت. تحریف شده از جریان کومه‌له بدست می‌دهند. من به منظور نشان دادن نادرستی این نوع برداشت‌ها و قضاوت‌های انحرافی و بی پایه در مورد کومه‌له. در این زمینه و در مورد هر کدام از آنها به اختصار چند نکته را مطرح خواهم ساخت.

یکی از دیدگاه‌های فوق که بعضی از جریانات موجود و بویژه شاخه‌های مختلف کمونیسم کارگری آنرا نمایندگی می‌کنند. و تا حدودی در میان کومه‌له حکا هم با رعایت و حفظ بعضی تفاوت‌ها به آن سمپاتی نشان داده می‌شود. از یک موضع نادرست و به روش و شیوه کاملاً ذهنی‌گرایانه و به دور از هر نوع واقع بینی و با درکی کاملاً کلیشه‌ای و دگم از اصول و

باورهـای چپ بـا برجسـته کـردن یکجانبـه نقش تئـوری و اندیشه‌های نظری در مبارزه با خاطر نشان سـاختن مـواردی از کمبودهای کومه‌لـه در این زمینـه و در گذشـته بـه این نتیجـه رسیده‌اند که جریان کومه‌له را به مثابه یک جریان کمونیسـت ارزیابی نکنند و در بهترین حـالت آنـرا متعلـق بـه طیـف چپ ناسیونالیسم کرد به حساب آورند. از نقطه نظر آنها تنها وقتی کومه‌له تماماً چپ و کمونیست می‌شود که بـه جریـان سراسری حکا ملحق می‌گردد. یعنی در واقع سراسری بودن معیار هویتی و ایدئولوژیکی پیدا می‌کند و بر چنین اساسی مورد محک قرار می‌گیرد[1]. در چنین دیدگاهی چپ و کمونیست بودن مقیاس و معیار جغرافیایی دارد و کومه‌له به خاطر توجه و تمرکـزش بـه محیط فعالیت خود یعنی کردستان. مورد سرزنش قرار می‌گیرد و ظاهرا به دلیل کم توجهی به امر سازماندهی کارگران در دیگر مناطق ایران - بطور مثال شرکت نفت و...- مورد انتقاد شـدید اسـت و بنـابراین از زاویـه دیـد آنهـا چـنین جریـانی بـا چـنین نارسایی‌ها و کمبودهای فاحشی که حتماً جنبه ایدئولوژیکی هم دارد و ریشه در جهانبینی انحرافی آن! در ارزیابی آنها جایگاهی جز قرار گرفتن در صف نیروهای ناسیونالیستی ندارد. اینکه آیا کومه‌له در اساس و بطور واقعی می‌توانست یا از چنین موقعیت و جایگاهی برخوردار بود که بتواند طبقه کارگر ایران و از جمله

[1] البته کومه‌له حکا معتقـد هسـتند کـه جریـان کومه‌لـه بـا وجـود حمـل گرایشات ناسیونالیستی در ابتدا جریانی کمونیستی بوده و برای اثبات و درستی آن ناچارند تعریفی سراسری ازآن بدهند.

کارگران شرکت نفت را همچون کارگران کردستان سازماندهی و رهبری کند. موضوعی است که در جای خود به آن خواهم پرداخت. اما چرا و به چه دلیل به چنین احکامی در مورد ماهیت کومه‌له که متناقض با مواضع پیشین آنها در همین رابطه رسیده اند خود نکته ای قابل تأمل و دارای اهمیت است.

تمام جریانات متعلق به این طیف به شیوه‌ای غیراصولی و غیر منطقی تلاش می‌کنند که یک پیوستگی ساختگی و غیر واقعی و تعبیه شده بین دیدگاه‌های کنونیشان با مواضع و نظرات گذشته خود پیرامون کومه‌له و جنبش کردستان درست کنند. نشان دادن تفاوت موضع سیاسی آنها را در گذشته با موضع و نتیجه‌گیری‌های کنونی‌شان در مورد ماهیت کومه‌له و جنبش کردستان امر پیچیده ای نیست. این را هرکسی که اندک آشنایی با این تاریخ داشته باشد، برایش قابل تشخیص است. باز هم درک این مسئله چندان دشوار نیست و فکر نمی‌کنم برای کسی بجز خود آنها جای شکی باقی گذاشته باشد که نتیجه این تغییر موضع آنها نه تنها در خدمت امر انقلاب و جنبش انقلابی نبود بلکه ضربه بزرگی هم به جنبش چپ و کمونیستی در ایران و بویژه در کردستان را بدنبال داشت.

این تغییر موضع آنها ناشی از چیست و چه چیزی باعث آن گشته است؟ چرا در گذشته دفاعشان از جنبش کردستان تا این درجه آتشین بود که حتی به کومه‌له انتقاد داشتند که در کنگره دوم خود به جنبش کردستان و مسئله ملی کم بها داده است و چرا تمام تلاش امروزه آنها در خدمت لاپوشانی کردن مواضع

گذشته خود[2] در مورد کومه‌له و جنبش کردستان قرار گرفته است؟ واقعیت این است که اگر از جنبه روانشناسی سیاسی آن که بعضی‌ها فرصت‌طلبی و آپورتونیسم سیاسی را نتیجه می‌گیرند. بگذریم. جریان کمونیسم کارگری با تجدیدنظر کردن از بعضی تئوری‌ها و باورهای رایج مارکسیستی و همچنین سیاست‌ها و مواضع گذشته خود" ظاهراً با توجیه هرچه بیشتر کارگری و مارکسیستی نمودن مواضع و فعالیتشان به این نتایج زیانبار رسیدند که جنبش کردستان را صرفاً یک جنبش ملی و به زعم آنها ناسیونالیستی ارزیابی کنند و از آنجا که اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را نیز که یکی از اصول پایه‌ای کمونیست‌ها در برخورد با جنبش‌های ملی بود رد کردند و نمی‌پذیرند[3] در نتیجه جنبش رفع ستم ملی در کردستان را نه قابل پشتیبانی و نه امر کمونیست‌ها می‌دانند. آنها با ارتجاعی خواندن این جنبش برخلاف موضع گذشته خود با آن به شدت مخالفت می‌کنند. در تفکر و دیدگاه جدید آنها امر رهبری جنبش کردستان و خصوصاً مسئله ملی امر کمونیست‌ها نیست در نتیجه خود کومه‌له و دیگر کسانی را هم که مدافع چنین

[2] این تجدید نظر اساساً بازتاب و تحت تأثیر شرایط و اوضاع و احوال جهانی و منطقه ای و بطور مشخص‌تر محدودیت‌های بسیار زیادی بود که برای جنبش کردستان» کومه‌له و حکا بوجود آمد که نتیجه آن از دست دادن اهمیت و جایگاه سابق آنها برای این جریان بود.

[3] جالب اینکه آنها از هر لحاظ روش و متد خود را با متدولوژی لنین کاملاً منطبق می‌دانند. لنین معتقد بود که عدم قبول حق ملل در سرنوشت خویش به معنای پشت کردن به سوسیالیسم و حتی اجرا نکردن چنین حقی در یک رژیم سوسیالیستی خیانت به آن است.

حقی بوده و یا باشند و برای رفع ستم ملی مبارزه کـرده و یـا می‌کنند. بجز ناسیونالیست بودن چیز دیگـری نمی‌توانـد معـنی پیدا کند. در این دیـدگاه جدیـد آنهـا در ارتبـاط بـا سـتم ملی، تفاوتی بین مبارزه و جنبش عمـومی بـرای رفـع سـتم ملی، بـا ناسیونالیسم و جنبش ناسیونالیستی قائل نیستند. داد و فغان و حمله آنها به هرکسی که اسمی از کردستان و جنبش آن بر زبان بیاورد با ناسیونالیست و ارتجاعی خواندن آن ناشی از این تفکر به غایت انحرافی است که آنها بعد از انشعابشان از کومه‌له به آن دست یافتند. آنها با تعمیم و سرایت دادن این نگرش جدید خود به گذشته و تلاش برای ایجـاد یـک نـوع پیوسـتگی بـا این تاریخ، کومه‌له را به این متهم می‌کنند که بعد از حمله جمهوری اسلامی به کردستان با دفاعش از خواست خودمختاری عملاً به جرگه جریانات ناسیونالیسـت پیوسـته اسـت[4]. این از تـازه‌ترین اظهـارات یکی از لیـدرهای بخشـی از آن طیـف اسـت کـه در ارزیابی از گذشـته کومه‌لـه نمـوده اسـت. منظـور آن‌هـا فاصـله سال‌های ۵۷ تا ۶۲ است که در آن مقطع زمانی کومه‌له بـا تمام توان همچون یـک نـیروی رزمنـده و کمونیسـت در پیشـاپیش صـفوف کـارگران و مـردم زحمتکش کردسـتان و در راس یـک جنبش عظیم وکم سـابقه تـوده‌ای در مقابـل صـفوف ارتجـاع

[4] این اظهار نظر خردمندانه توجه به این مسئله ندارد ویا آنـرا فرامـوش کرده است که در کنگره موسس حکا هم برنامه خودمختاری و آنهم بـه شیوه و تعبیر گسترده و وسیع آن مورد تأیید و حمایت قرار گرفته است آنها خود بدون قبول هیچ مسئولیتی در این زمینه بـا ارتجـاعی خوانـدن خواست خودمختاری دیگران را متهم به ناسیونالیسم می‌کنند.

مرکزی و محلی ایستاد و در نهایت احساس مسئولیت برای دسترسی و تحقق خواست‌های انقلابیشان» آنها را هدایت و رهبری می‌کرد. سئوالی که اینجا مطرح است اینست که اگر کومه‌له از جنبش کردستان و خواست رفع ستم ملی و خواست خودمختاری که تنها یکی از خواست‌های آن دوره[5] که اساساً تبلور رفع چنین ستمی از جانب مردم کردستان بود حمایت نمی‌کرد چه امر و وظیفه دیگری می‌بایست در دستور کار خود قرار می‌داد؟ آیا اگر کومه‌له از این کار سرباز می‌زد و مطابق رهنمود و دستورعمل کنونی آنها رفتار می‌کرد وضعیتی بهتر از جریان همفکر و هم پیمان آنها در کردستان عراق را داشت. که همان سیاست و رهنمودهای آنها را در عمل اجرا کردند؟[6] اتفاقاً امروز با درک و تجربه کنونی خودمان اگر بتوانیم ایرادی از گذشته کومه‌له در این مورد بگیریم این نیست که چرا کومه‌له در جنبش مقاومت کردستان فعالانه شرکت کرد و از

---

[5] اینجا هم خود را به فراموشکاری زده‌اند و باید به یادشان آورد که خود م. حکمت در آن موقع مطالبه خودمختاری را خواست سرنگونی رژیم به شیوه دفاعی از جانب زحمتکشان کردستان می‌دانست و از آن حمایت می‌کرد (ر.ک به جزوه دورنمای فلاکت و...)

[6] جریان کمونیسم کارگری بعد از انشعاب از کومه‌له بلافاصله در کردستان عراق مبادرت به تشکیل یک حزب برادر و همپیمان در آنجا نمود که با وجود گذشت دو دهه از فعالیت آن و وجود زمینه و شرایط فوق العاده مناسب برای فعالیت هنوز از کوچکترین نقشی در تحولات و معادلات آن منطقه برخوردار نیست. دلیل اصلی آن نه کم کاری یا غیر فعال بودن انسان‌هایی که با این جریان فعالیت دارند» بلکه نتیجه سیاست‌های انحرافی و رهنمودهای مشابه این است که آنها را به چنین وضعیتی گرفتار کرده است.

خودمختاری هم حمایت نمود. بلکه در این است که چرا با توجه به شرایط تاریخی و ویژه‌ای کـه در آنزمـان پیش آمـده بـود از یکطرف دولتی کاملاً ارتجاعی قدرت را در بعد سراسری قبضـه کرده بود و از طرف دیگر اکثر شهرهای کردستان در دست مردم و نیروی مسلح آنها قرار داشت و جریـان چپ و کومه‌لـه نقش مهم و تعیین‌کننـده‌ای در پیشـبرد امـور این منطقـه را بعهـده داشـت و در مجمـوع کردسـتان و جنبش انقلابی آن روز بـروز مسیر متفاوتی از بقیه ایران در پیش گرفته بود به جـای طـرح خودمختاری و دفـاع از آن. چـرا اسـتراتژی تشـکیل یـک دولت جداگانه و حاکمیت مستقل و توده‌ای را در دستور کار خود قرار نـداد و در پراتیـک و برنامـه عمـل خـود بـرای فـراهم نمودن ملزومات چنین کاری تلاش نکرد. لابد اگر پشتیبانی از خواست رفـع سـتم ملی و خودمختـاری از دیـدگاه آنهـا ناسیونالیسـتی محسوب می‌شـود طـرح تشـکیل دولت جداگانـه و مسـتقل در کردستان دیگر باید تنها در حد یـک اتفـاق "تلخ" نباشـد. بلکـه فراتر از آن خیانت محسوب گردد. در این زمینه می‌توان بسیار نوشت و به مسائل زیادی در برخورد به ظاهر رادیکال و چپ، اما درواقع بلانکیستی و آوانتوریستی آنها بـه مسـائل اجتماعی اشاره نمود که در حقیقت چیزی جز استنتاجات راست در عمل از آنها نمی‌توان بیرون کشید. اما تـا همین حـد هم بـه وضـوح می‌شود به تفاوت درک ما از ماهیت و مضمون خود کومه‌له و برخوردش به تحولات و معضلات اجتماعی پی برد. تفاوتی که در عمیق‌ترین سـطح ناشـی از رواج تعبیرهـای نادرسـت. غـیر

اجتماعی و غیر طبقاتی. از چپ و کمونیست بودن در صفوف این طیف است. به این مسئله برخواهم گشت.

اما در مورد نگرش و دیدگاه دیگری که امروز از طرف طیف وسیعی از فعالین سابق کومه‌له چه در درون جریانات متشکل (حزب کومه‌له کردستان و سازمان زحمتکشان کردستان و...) و چه در بیرون آنها نمایندگی می‌شود. باید گفت که برعکس دیدگاه قبلی که وجود ناسیونالیسم و سر برآوردن و مطرح شدن آن در میان بخشی از فعالین سابق کومه‌له را امروز به توجیهی برای حقانیت مواضع غیرمارکسیستی خود در قبال جنبش عادلانه و برحق مردم کردستان بهانه قرار می‌دهد و کمر به تضعیف جریان کومه‌له بسته است. این طیف هم کمونیسم و آرمان‌های کمونیستی و مواضع رادیکال و انقلابی کومه‌له را به مانع اصلی در مقابل پیشروی جریان کومه‌له و آینده آن می‌داند. هر چند که قصد اولیه آنها در بازسازی جریان کومه‌له - بازگشت و ادامه همان خط و جهتی که کومه‌له در گذشته بر اساس آن بنا شده بود را اعلام نموده بودند. اما از آنجا که این طیف آشکارا در باورهای کمونیستی رایج در کومه‌له تجدید نظر کرده‌اند به سرعت این ادعا با عملکردهای واقعی آنها در تضاد و تناقض قرار گرفت و در نتیجه کل این حرکت آنها و سیاست‌هایی که در پیش گرفتند با عدم موفقیت روبرو گردید و انشعابات اخیر در میان آنها حکایت از شکست تلاش آنها برای بازسازی جریان کومه‌له توسط این طیف است. آنها نیز کماکان پیگیرانه می‌کوشند که نگرش و بینش جدیدی که به آن دست

یافته‌اند را به تاریخ و گذشته کومه‌له هم تسری بدهند و چنین تصویری را از ماهیت کومه‌له در گذشته مطرح می‌سازند که با تاریخ کومه‌له هیچ قرابت و تشابهی ندارد. تعبیر و تصویر جدید آنها از کومه‌له یک جریان ناسیونالیست خودمختاری طلب یا فدرالیست بیش نیست. اگر زمانی جریان کومه‌له که فواد سلطانی نه تنها به عنوان رهبر و سمبل اصلی آن بلکه به مثابه یکی از چهره‌های شاخص جنبش کمونیستی معاصر چه در کردستان و چه سراسر ایران بر ضرورت حزب کمونیست تأکید داشت و تحقق آرمان‌های آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه و تلاش برای آرمان و اهداف سوسیالیستی در جامعه را هدف اصلی و نهایی خود قرار داده بود، توسط چنین دیدگاهی به جریانی تبدیل می‌شود که مبارزه برای رفع ستم ملی، محور اصلی فعالیت و هویت آن را تشکیل می‌دهد. آنها جریان کومه‌له را تا حد یک جریان رفرمیست که خواهان یک سری اصلاحات دمکراتیک در سیستم و نظم موجود را دنبال می‌کند. تقلیل می‌دهند. از نقطه نظر و دیدگاه امروز آنها تغییرات ریشه‌ای و اساسی در وضع موجود غیر ممکن است. در دستور گذاشتن اهداف سوسیالیستی و تلاش برای یک انقلاب اجتماعی امری غیر واقع‌بینانه و غیر عملی قلمداد می‌گردد. نتیجه منطقی و طبیعی و بلاواسطه چنین بینش و نگرشی از هر لحاظ در عرصه سیاست آنها را به همسویی و همکاری با جریاناتی که نه تنها چپ نیستند بلکه در صف نیروهای انقلابی هم محسوب نمی‌شوند. سوق خواهد داد.

هنگامیکه آنها به بهانه کارتونی بودن حکا انشعاب و جدایی از این حزب را سازمان دادند در همان حال و بلاواسطه به همکاری و اتحاد عمل با جریاناتی پرداختند که مواضع راست آنها به جای خود. حتی موجودیتی کارتونی هم در جامعه نداشتند. وقتی که در سطح جهانی با نزدیکی با جریانات سوسیال دمکرات که آشکارا یک گرایش بورژوازی است می‌کوشد به بخشی از آن تبدیل شود و به عضویت آن درآید. زمانیکه دفاع از همسویی و هماهنگی با سیاست‌های امپریالیستی آمریکا در منطقه توسط این طیف به یک سیاست رسمی و علنی آنها تبدیل گردیده و برای چنین سیاستی توجیه سیاسی و تئوریک پیدا کرده‌اند. این نوع سیاست‌ها چه سنخیتی با جهت‌گیری‌های سیاسی سابق کومه‌له و همخوانی با آرمان‌های آن دارد. این نوع سیاست‌ها را در کجای تاریخ کومه‌له و گذشته آن می‌توان سراغ گرفت؟ آیا همین چند قلم از موضع سیاسی جدید آنها همراه با عملکردها و پراتیک تا کنونیشان بیانگر تجدید نظر از باورها و مواضع کمونیستی و انقلابی کومه‌له نیست؟ آیا اتخاذ این سیاست‌ها و جهت‌گیری‌ها از جانب این طیف را می‌توان چیزی جز چرخش به راست آشکار آنها تعبیر کرد؟

تا اینجا به خوبی واضح و تا حدود زیادی روشن است که هیچکدام از دیدگاه‌های فوق نه تنها درک درستی از هویت جریان کومه‌له و جایگاه طبقاتی و اجتماعی آن ارائه و بدست نمی‌دهند بلکه تحریف و تجدیدنظر کردن از آن که وجه مشترک

آن دو دیدگاه را علیرغم همه اختلافاتی که با هم دارند نشـان می‌دهد. تجدید نظر آنها و گسستگی آنها از باورهای انقلابی و رادیکالی است که کومه‌له زمانی پرچمـدار آن بـود تعبیرهـای نادرست و انحرافی از آرمان‌های سوسیالیستی و مواضع سیاسی و اصولی یک جریان چپ و کمونیستی است که آنها از آن فاصله گرفته و در آن تجدید نظر کرده‌اند.

در هر صورت سر برآوردن و وجود چنین دیـدگاه‌هایی فی نفسه و به تنهای نمی‌تواند بیانگر توضـیح هیچ بحـرانی باشـند. چرا که خود معلول عوامل و شرایط و تحولات دیگری چـه در گذشته‌های دور و یا اوضاع و شرایط کنونی بوده و هستند کـه در مراحل مختلف این جنبش و مبارزه پیش آمده‌اند کـه بـرای توضیح ریشه‌های بحران و علل ادامه آن باید به سراغ آنها رفت.

من در ادامه بحث ضـمن واقـف بـودن بـه این مسـئله کـه پرداختن به تاریخ کومه‌له و بررسی جنبه‌های مهم فعالیت‌های این جریـان امـری تـا حـدودی پیچیـده و دشـواری اسـت و در چهارچوب یک اظهارنظر مختصر به سختی می‌گنجد و چنانچـه کسی بخواهد با احساس مسئولیت و بطور دقیق و کامل به آن بپردازد این کار خود ملزومات و تلاش بسیار زیادی را می‌طلبد. با وجود این من به دلایلی این اظهار نظر کوتاه و مـوجز را در اینجـا ضروری می‌دانم. صرف نظـر از تعقیب بحـثی کـه من دنبالش هستم و این خود به درجه‌ای مستلزم چنین کاری است. اما بـویژه وقـتی کـه جریانـات و اشخاصـی زیـادی امـروز غـیر مسئولانه عزم جزم کرده‌اند که تاریخ و گذشته این جریان را به

هر طریقی با وارد نمودن اتهامات ناروا و بی اساس و متصل نمودن آن به گرایشات انحرافی و حتی ارتجاعی، قصد لکه دار نمودن سابقه درخشان و تاریخ با ارزش آن را به منظور بیرون آمدن از وضعیتی که دامنشان را گرفته دارند. وقتی که هیچ راهی برای رونق دادن به پروژه‌های بی مایه خود جز تحریف و تخریب این تاریخ سراغ نمی‌بینند و انگار جز تضعیف و حذف کل جوهر رادیکال و ارزش‌ها و سنت‌های انقلابی و اجتماعی جریان کومه‌له راهی برای ادامه حیات سیاسی متشتت و پاشیده خود غیره قابل تصور می‌دانند. یادآوری و مرور گوشه‌های کوچکی از این تاریخ و مبارزه بخصوص برای نسل تازه و مبارز و حقیقت‌جو که خود هیچ شناخت و خاطره مستقیمی از آن ندارند این ضرورت را چند برابر می‌کند من در اینجا بدون آنکه قصد نگارش دقیق همه اتفاقات تاریخی مهم را داشته باشم به منظور بررسی مختصر از جنبه‌های محدودی از جنبش کردستان و سپس ارزیابی از مکان و موقعیت جریان کومه‌له در آنها به نمونه‌ها و بعضی از این اتفاقات و رویدادها که از نظر من مهم‌تر بوده‌اند اشاره خواهم نمود و تلاش می‌کنم با بررسی این رویدادها و سیر حرکت بعضی از این تحولات در هر کدام از این مقاطع به جایگاه و نقشی که این تحولات بر آینده این جنبش و مشخصاً جریان چپ و کومه‌له داشته و ایفا نموده‌اند بپردازم و ضمن بیان برداشت و نتیجه‌گیری سیاسی خود از آنها از زاویه دید خودم به سراغ بحثی که هدف اصلی این مقاله است خواهم رفت. تلاش من این خواهد بود در هرکدام از مراحل فوق نکاتی

را که به بحثی که مورد نظرمان است یعنی مسائل هویـتی این جریان و خاستگاه اجتماعی آن و بازتاب آنهـا را در تحـولات و رویدادهای مهم در آن دوره‌ها را پیگیری نمایم و در این پروسه و در نهایت به مسـئله اصـلی یعـنی بحـران در چپ و کومه‌لـه بپردازم و استنتاجات لازم از آن بیرون بکشم.

اما قبل از پرداختن به فازهای متفاوت این جنبش[7] و بعضی از تحـولات و تأثیرگـذاری‌های متقابـل آن بـر جریـان کومه‌لـه، ضرورت دارد که تاملی نـیز بـر گذشـته این جریـان هم داشـته باشـیم. همچنانکـه می‌دانیم یـک دوره بسـیار مهم از حیـات و فعالیت کومه‌له به دوران قبل از قیام ۵۷ و بوجود آمدن گشایش سیاسی در فضای سیاسی ایران و کردستان و سپس اعلام علـنی آن برمی‌گـردد. کـه در این مـورد هم دیـدگاه‌های متفـاوت و مسائل زیادی مطرح هستند که طرح نکاتی در این زمینه و در ارتباط با این مقطع تاریخی را ضروری می‌سازد.

[7] جنبش کردستان شامل دو مرحله و دو فاز کاملاً متفاوتی است، مرحله اول جنبش به مثابه تداوم انقلاب که از شروع قیام ۵۷ تا سال ۶۰ و مرحله دوم جنبش مستقل کردستان بعد از شکست قیام در سال شصت را در بر می‌گیرد.

کومه‌له یک سازمان مخفی!

در ارتباط با چگونگی نحوه پیدایش کومه‌لـه هم اساساً دو تبـیین بیشـتر رایج اسـت. یکی از این تبیین‌هـا کومه‌لـه را یـک جریان سراسری و ایـرانی می‌پنـدارد و ضرورت شـکل‌گیری این تشکیلات را در همین رابطـه توضـیح می‌دهـد. تبـیین دیگـری کومه‌له را جریانی در ادامه حرکات و جنبش‌هـای اجتماعی در کردستان می‌داند و آن را نتیجه رشد و تکامل تدریجی و تاریخی این جنبش‌ها می‌دانـد یـا بـه عبـارت دیگـر کومه‌لـه و ضرورت وجودی آن در نقد کمبودها و نارسایی‌های تاریخی جنبش‌های گذشته بخصوص جنبش ملی مردم کرد بـرای رفـع سـتم ملی و تاریخی بر آنها می‌داند. این دو تبیین هیچکدام کـل حقیقت را بیان نمی‌کنند و در نهایت نـه یـک تعریـف درسـت از مـاهیت کومه‌له را به دست می‌دهند و نه ضرورت پیداش کومه‌له را به شکل قابل قبولی توضیح می‌دهند.

در بررسی پدیده‌های اجتماعی از منظر و دید تفکر مارکسیستی و ماتریالیستی دو عنصر تحلیلی در میان دیگر عوامل همیشه نقش مهمی را به خود اختصاص داده و جایگاه و اهمیت بیشتری پیدا کرده‌اند. یکی موقعیت و جایگاه این پدیده‌ها در مناسبات اجتماعی و طبقاتی درون جامعه. دیگری بررسی مکان و موقعیت تاریخی آنهاست. اگر با چنین روش و متدی به سراغ کومه‌له به عنوان یک پدیده اجتماعی برویم متوجه این حقیقت ساده می‌شویم که کومه‌له در یک شرایط خاص اجتماعی در کردستان و در یک مرحله معینی از تکامل تاریخی آن ظهور و عروج می‌کند. شرایطی که جامعه در حال دوران گذار و برزخی و پیدایش مناسبات اجتماعی و طبقات جدید است که ما بارها روی آن صحبت کرده و نوشته‌ایم. اما وقتی که ما روی اهمیت این مسئله تأکید و پافشاری می‌کنیم که کومه‌له برآمد و ضرورتی در جواب دادن به چنین تحول اجتماعی بود. بسیاری با اکراه به آن برخورد می‌کنند و به همین دلیل در تبیین جایگاه اجتماعی و طبقاتی کومه‌له به خطا می‌روند.

آن دیدگاه و نگرشی که کومه‌له را یک جریان کردستانی ارزیابی می‌کند و آنرا متعلق به جامعه کردستان می‌داند نقطه عزیمت آن نه قبول واقعیات فوق بلکه چیزی در چهار چوب همان مناسبات سنتی و قدیمی مفهوم و معنی پیدا می‌کند. چنین بینشی شاید امروز علناً پا گذاشتن جامعه کردستان به یک مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را انکار نکند یا بهتر است بگویم

نمی‌تواند بکند. اما عقب ماندگی جامعه کردستان، از لحاظ اقتصادی و صنعتی را به توجیهی برای طرح درک و نگرش ویژه خود که یک دید ماورای طبقاتی از جامعه کردستان است. می‌کند. در چنین بینشی کومه‌له دیگر نماینده یک طبقه خاصی نیست یعنی موقعیت و جایگاه طبقاتی و اجتماعی آن نامعلوم و نامشخص است جریان کومه‌له دیگر تنها محصول یک دوره و مقطع خاصی از جامعه طبقاتی در کردستان و به این اعتبار نمایندگی یک طبقه معین اجتماعی یعنی طبقه کارگر نیست. بلکه حزب و جریان همه اقشار و همه مردم کردستان است. در تحلیل چنین کسانی با چنین تفکری این جنبه از مسئله عمده می‌شود که کومه‌له تنها به مثابه یک حرکت سیاسی در ادامه تاریخی جنبش و حرکات سیاسی در گذشته مطرح می‌گردد. البته توجه به بررسی زمینه‌های تاریخی رشد و تکوین چنین پدیده‌ای در جهت شناخت بهتر آن حتماً ضروری و از واجبات است. اما این به تنهایی کافی نیست و نمی‌تواند مکان طبقاتی آنرا کاملاً مشخص و نمایان سازد. از نگاه کسانی که اینچنین به مسئله می‌نگرند تبیین از ماهیت کومه‌له دیگر نمی‌تواند یک تشکیلات چپ با آرمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی باشد. حتی اگر از الفاظ و واژه‌های چپ و سوسیالیست هم استفاده شود از لحاظ محتوا و مضمون به هیچ وجه چنین تعبیری را نمی‌رساند.

وقتی که می‌گوئیم کومه‌له تبلور و محصول یک دوره و مقطع خاصی از تکامل جامعه کردستان است به این معنی است

که چنین تشکیلاتی با چنین عقاید و ماهیتی نمی‌توانست در هر شرایطی رشد و نمو پیدا کند و اجتماعی شود. در دورانی که هنوز مناسبات سرمایه‌داری حاکم نیست. در شرایطی که زندگی شهری و تکامل روابط اجتماعی و مدنی در آن به درجه‌ای نرسیده است که در کلیت خود جامعه کردستان را نمایندگی کند در شرایطی که مناسبات پیشا سرمایه‌داری و فرهنگ فئودالی بر جامعه حاکم باشد در شرایطی که طبقه کارگر و مزدبگیر حضور اجتماعی پیدا نکرده باشد چگونه ممکن است چنین تشکیلاتی با آرمان‌های کمونیستی نشو و نما داشته باشد. چنین سازمان و تشکیلاتی که بینش و نگرش فوق حاکم بر آن باشد در صحنه سیاست با کم بها دادن به مطالبات و خواست‌های طبقاتی و نادیده گرفتن اهداف استراتژیک و نهایی با قطع و گسست ارتباط این اهداف با جنبش‌های موجود کنونی عملاً همچون یک جریان سیاسی با گرایش رفورمیستی ظاهر خواهد شد. و نتیجه چنین برخوردی بطور طبیعی برجسته شدن خواست حقوق ملی و دیگر مطالبات دموکراتیک خواهد بود و به همین دلیل علی‌السویه است اگر در میان این طیف و طرفدار این چنین نگرشی طرح بحث پیرامون اهداف و استراتژی سوسیالیستی و تلاش و مبارزه برای آن امری ذهنی‌گرایانه و غیرواقعی قلمداد گردد.

نگرش دیگری که کومه‌له را یک جریان سراسری و ایرانی می‌داند ارزیابی و قضاوتش نه بر مبنای داده‌ها و واقعیات عینی و مادی بلکه بیشتر بر عوامل ذهنی متکی است. چنین تبینی بر

یک درک و تحلیل ماتریالیستی و مادی و واقعی بنا نشده است. برای مثال چون کومه‌له از همان اوایل خود را یک جریانی با اعتقادات چپ می‌دانسته و دارای ایدئولوژی و بینش مارکسیستی و انترناسیونالیستی بوده در نتیجه از نظر آنها این جریان نمی‌تواند تنها متعلق به جامعه کردستان و محصول آن باشد در چنین نگرشی کمونیست بودن معیار جغرافیایی دارد و بنا به دلایلی که خود آنها از توضیحش هم عاجزند فعالیت در چهار چوب کردستان را ناسیونالیستی و با آرمان‌ها و باورهای کمونیستی مناسب و سازگار تشخیص نمی‌دهند و مغایر با آنها ارزیابی می‌کنند. در تفکر آنها این اندیشه و باورهای نظری کومه‌له است که در شکل‌گیری آن نقش اساسی و تعیین‌کننده پیدا می‌کند و در ارزیابی‌های بعدی از تاریخ و گذشته کومه‌له هم این تفکر و اندیشه‌های نظری و سیر تکوین این اندیشه‌هاست که ملاک اصلی قضاوت آنها در مورد ماهیت کومه‌له قرار می‌گیرد. در حالیکه صرف وجود اندیشه و تفکر خاصی در میان کادرها و بنیانگذاران اولیه کومه‌له بدون متکی بودن این اندیشه‌ها به یک شرایط عینی و اجتماعی که در آن این اندیشه‌ها بتوانند به ثمر بنشینند نمی‌توانند مفهوم و معنی داشته باشند. دستیابی فعالین و رهبران کومه‌له به اندیشه و تفکرات مارکسیستی و چپ قطعاً یکی از ملزومات و یک وجه مهم و ضروری پیدایش کومه‌له است و بدون وجود چنین باورها و آرمان‌هایی که انسان‌های معینی با اراده و تصمیم خود برای آنها تلاش و مبارزه کنند در عمل نمی‌تواند به بوجود آمدن

جریانی شبیه کومه‌له بینجامد. اما در مقابل هم اگر در درون جامعه شرایط مادی و عینی برای پذیرش و بارآوری چنین اندیشه‌هایی مهیا نباشد این افکار و ایده‌ها هر چند هم خوب و انسانی باشند جایگاه و تبلور اجتماعی پیدا نخواهند کرد.

در همین رابطه و در مورد چگونگی فعالیت کومه‌له و بطور مشخص اینکه این تشکیلات در بعد سراسری یا ایرانی فعالیت نموده یا کماکان تشکیل دهندگان اصلی و اولیه آنرا عناصر روشنفکران انقلابی می‌ساختند که توجه و مرکز اصلی فعالیت آنها کردستان بوده است. ما بارها توضیح داده ایم. واقعیت امر این است که اکثریت مطلق بنیانگذاران و فعالین آن با وجود حضورشان در خارج کردستان - حال برای ادامه تحصیل یا اشتغال یا هر دو آنها بوده باشد خاستگاه اجتماعی آنها کردستان بوده است و این اتفاقی نیست. اینکه تعدادی قابل توجه از این افراد در دانشگاه مشغول تحصیل بوده‌اند دلیلی بر بعد سراسری این تشکیلات نیست. هنگامیکه در آن زمان در کردستان دانشگاهی برای ادامه تحصیل وجود نداشت یا اگر هم وجود می‌داشت شامل همه رشته‌های تحصیلی نمی‌شد. چه چیزی طبیعی‌تر از حضور آنها در خارج کردستان و در عین حال موجب تماس‌گیری و ارتباط و نوعی همکاری با دیگر عناصر چپ می‌توانست بوده باشد؟ با این وجود سراسری بودن یا کردستانی فعالیت نمودن هیچ ربطی به ماهیت طبقاتی و فعالیت مضمونی و محتوایی یک جریان ندارد و این چنین برخوردی به این قضیه و اصول درست کردن و جنبه ایدئولوژیک دادن به آن

اگر نگوئیم فریبکارانه. ساده لوحانه است. از نگاه من درستی فعالیت در بعد سراسری یا ضرورت فعالیت کردستانی تنها می‌تواند از جنبه سیاسی مورد مناقشه و اختلاف باشد و هیچگونه جنبه ایدئولوژیکی یا اصولی نباید به آن داد. اگر از یک بعد سیاسی به این مسئله نگریسته شود. ممکن است در یک مقطعی منافع جنبش ایجاب کند که فعالیت یک جریان سراسری سازمان داده شود و یا برعکس بنا به مجموعه دلایل و فاکتورها و پارامترهای موجود منافع جنبش در این باشد که فعالیت در ابعاد منطقه‌ای را مناسب تشخیص داد. این مسئله دقیقاً به مسئله حق تعیین سرنوشت شباهت دارد در شرایطی ممکن است حق تعیین سرنوشت به مفهوم جدایی و تشکیل دولت مستقل باشد. همچنین ممکن است در مقطعی ماندن در چهارچوب یک کشور و رعایت حقوق برابر و مساوی مناسبتر باشد. برخورد دگم و ایدئولوژیک کردن به این مسئله بسیار نادرست و زیان آور است. برای مثال در چنین نگرشی حق تعیین سرنوشت به مفهوم واقعی آن هیچوقت در عمل برسمیت شناخته نمی‌شود و همیشه سیاست الحاق توصیه و پاسخ آن برای هر نوع شرایطی می‌شود. و در هیچ شرایطی حق جدایی رعایت و از آن دفاع نمی‌شود چون اصول اعتقادی و ایدئولوژیکی فوق مانع چنین امری خواهد گردید.

در ختم بحث پیرامون این مرحله یعنی دوران و شرایطی که هنوز دیکتاتوری شدید بر جامعه حاکم است و کومه‌له ناچار به فعالیت مخفی است. لازم است مجدداً براین مسئله تاکید شود

و آن دسته از کسانی را که در تعلق طبقاتی و آرمانخواهی کمونیستی این جریان تردید دارند به چند نکته توجه داد.

اعتقاد راسخ به آرمان سوسیالیسم در میان جمع اولیه کادرهای بنیان‌گذار و تشکیل دهنده کومه‌له که تجلی آن را در محسوب و منتسب دانستن خود به گرایش چپ جامعه. در نمایندگی گرایش متفاوتی در درون جریان چپ و در نقد و مرزبندی با گرایشات انحرافی موجود در میان چپ آنزمان و فاصله گرفتن از آنها از قبیل حزب توده و سازشکاری‌های طبقاتی و وابستگی‌های سیاسی آن. با گرایش و مشی چریکی که در آن شرایط گرایش مورد توجه و غالب بر چپ ایران بود. در دفاع از مشی انقلابی و کار در میان توده‌های کارگر و زحمتکش، در اعتقاد به انقلاب کارگری و ایمان به رهایی توسط خود آنها، براحتی می‌توان مشاهده نمود. همزمان و همراه با همه این‌ها، جانفشانی و مقاومت تا پای مرگ و تحمل شکنجه و زندانی طولانی مدت فقط گوشه ای از این آرمانخواهی کمونیستی را نشان می‌دهد که این تشکیلات کوچک را از زمره جریاناتی قرار می‌دهد که تعلق آن به جنبش کمونیستی و کارگری ایران قابل انکار کردن نیست. در همان حال همچنانکه تاریخ بعدی هم بر صحت و درستی آن مهر تأیید گذاشت همه این‌ها دستمایه باارزش و مهمی گردیدند که بعدها کل سیاست و جهت‌گیری‌های کومه‌له بر اساس آنها پایه ریزی می‌گردد و در ادامه و در مراحل بعدی خمیر مایه محبوبیت و اجتماعی شدن این سازمان کوچک را فراهم می‌سازند.

قیام و جریان کومه‌له!

قیام سال ۵۷ شروع و سرآغاز فاز و فصل مهمی در پروسه حیات و تکامل کومه‌له و ایجاد تحول بسیار بزرگی در آن بود. اولین تأثیر و ثمره شروع اعتراضات توده‌ای و سپس قیام برای کومه‌له آزاد ساختن رهبران اصلی آن از زنجیر اسارت بود که برای تشکیلات کوچکی مثل کومه‌له حیاتی‌تر از هر چیز دیگری بود. چرا که کادرهای اصلی تشکیلاتی که بعداً کومه‌له نام گرفت در زمان استبداد رژیم شاه توسط سازمان امنیت دستگیری به اتهام فعالیت سیاسی به حبس‌های طولانی مدت محکوم شده بودند. فواد م. سلطانی چهره اصلی این جریان جزء کسانی بود که تا روزهای آخر قیام همچنان در اسارت رژیم قرار داشت. آزاد شدن عناصر اصلی این تشکیلات از بند اسارت. استقبال وسیع مردم کردستان از آنها خود موجب فراهم گردیدن زمینه شروع پروسه اجتماعی شدن این تشکیلات در ابعادی محدود و در یک سطح نیمه علنی بود. دومین نتیجه

قیـام و تـأثیر آن بـر تشـکیلات این بـود کـه کومه‌لـه را از یـک تشکیلات کوچک و ناشناخته و تا حدودی دور از تحولات جامعه بـه یـک حـرکت اجتماعی عظیم تـوده‌ای متصـل نمود و در این پروسه چنان پیوندی بین آنها ایجاد نمود که امـروز هم بعـد از چند دهه هنوز ادامه و شکوفایی حیات هر کدام از آنها کماکان به وجود دیگری گره خورده است. بالاخره قیام. سازمان کومه‌له را علیرغم هر تفکر و نیتی که رهبران این جریان قبلاً و تا آنزمان داشتند در مکان و خاستگاه اجتماعی و سیاسی واقعی خود بـه مثابه یک ضرورت تاریخی و اجتماعی به عنوان یک سـازمان و حزب چپ و رادیکال و انقلابی در کردستان در راس مبـارزات مردم به پا خاسته و خصوصاً کارگر و زحمتکش آن قرار می‌دهد کومه‌له در دل چنین تحولات و اوضاع و احوالی هرچند با تأخیر بعد از کنگره اول خود ضمن علنی نمودن فعالیت تشکیلاتی در قالب یک سازمان و حزب کردستانی اعلام موجودیت می‌کند. و بدینوسیله به یک ضرورت تـاریخی و نیـاز سیاسـی، اجتماعی و طبقاتی جواب شایسته و لازم را می‌دهد.

کومه‌له متقابلاً با دخالت‌گری فعـال خـود در جریـان قیـام تأثیر زیادی بر پروسه حرکت و جهت‌گیری و سمت و سو دادن به آن در کردستان می‌گذارد. کادرها و فعالین کومه‌له و دیگـر عناصر چپ و انقلابی کـه بعـداً بـه این تشـکیلات پیوسـتند از سازمان‌دهندگان اصلی قیام مردم در کردستان بودند. در دوران بعد از قیام هم وجود و حضور کومه‌له که اینک دیگر همچون یـک سـازمان وسـیع و محبـوب و بـا اتوریتـه در راس حرکـات

توده‌ای قرار گرفته بود موجب بوجود آمدن و تقویت شرایط خاص و ویژه‌ای در کردستان گردید که برای همیشه چهره سیاسی و اجتماعی این جامعه را دگرگون ساخت. فصل جدیدی از خواسته‌ها و مطالبات و توقعاتی را در مبارزه وارد صحنه سیاست نمود که در این جامعه و در این منطقه و در تاریخ مبارزاتی آن و کل جنبش‌های تا کنونی هیچوقت سابقه نداشت.

شروع تاریخ و شرایط جدیدی از مبارزه که کومه‌له سر منشأ و پرچمدار آن می‌شود. شرایطی که بعداً هم هنگامیکه رژیم استبداد و سلطنت به زیر کشیده شد و به جای آن رژیم ج.اسلامی وظیفه سرکوب انقلاب را بعهده گرفت، کردستان همچون سنگر پایداری و استقامت، سال‌ها در برابر تهاجم ضد انقلاب قهرمانانه ایستادگی می‌کند. شرایطی که علیرغم شکست انقلاب در ایران و در بعد سراسری، ما شاهد ادامه این مقاومت در برپایی و شکل‌گیری یک جنبش مستقلی در کردستان هستیم. جنبشی که کومه‌له با شرکت فعال در آن به یکی از اصلی‌ترین نیروهای سازمانده و رهبری‌کننده آن و نماینده بخش انقلابی و رادیکال آن تبدیل می‌گردد.

سئوالی که برای هر ذهن کنجکاو بلا فاصله و در اینجا پیش خواهد آمد این است که چگونه کومه‌له به این چنین موقعیتی دست می‌یابد؟ دلایل اصلی آن چیست؟ کدام فاکتور و عواملی مهم در آن دخیل بودند؟ و بالاخره چگونه یک تشکیلات ضعیف چند ده نفره به مثابه یک تشکیلات غیر منسجم و غیر آماده بدون برنامه و یا به قول و ادعای بعضی‌ها بدون تئوری توانست

علیرغم چنین کمبودهای جدی در فاصله زمانی کمی در چنین ابعادی باور نکردنی رشد پیدا کند و گسترش یابد. چرا سازمان‌های دیگری که هم ادعای داشتن تئوری و مواضع روشن سیاسی می‌کردند و سراسری هم بودند و محلی و محدود نگر! نبودند و از لحاظ تشکیلاتی منسجم‌تر و حتی بعضی از آنها سابقه‌دارتر بودند موفق به کسب چنین موقعیتی نشدند؟ جستجوی پاسخ به سئوالات فوق ما را به این حقیقت و به این نتیجه می‌رساند که آنچه موجب موفقیت کومه‌له در این پروسه گردید. دو دلیل اساسی داشت که در صورت عدم وجود هر کدام از آنها محال بود که کومه‌له بتواند چنین موفقیت‌های بزرگ و مهمی را کسب و حاصل نماید. دلیل اول آن وجود انسان‌های و چهره‌های سیاسی معینی بود که سال‌ها سابقه مبارزه سختی را چه در درون سیاه‌چال‌های استبداد پهلوی و چه در بیرون پشت سر خود داشتند. انسان‌های پیشرو و انقلابی دوران خود بودند که در شرایط بسیار سختی یعنی در دوران خفقان و استبداد امتحان خود را پس داده بودند. رهبران و رهروان پیشرو و مبارزی بودند که از زندگی و جان خود برای این مبارزه مایه گذاشته بودند و در پراتیک و عملکرد خود تعهد انقلابیشان را نشان داده بودند و ثابت نموده بودند که انسان‌های جدی و ثابت قدمی در مبارزه هستند. دوم خط مشی و جهت‌گیری سیاسی و اتخاذ سیاست‌ها و تاکتیک‌های رادیکال و تصمیمات انقلابی و درستی بود که این جریان در پیش می‌گیرد و موجب جذب نیروی بسیار وسیع‌تر حول این

سیاست‌ها می‌گردد. سیاست‌هایی که هر چند هنوز در چهارچوب یک برنامه مدون و یک استراتژی سیاسی مشخصی پیش نمی‌رفتند. اما کومه‌له را در پروسه جریان قیام به چنان وزنه سنگینی تبدیل کرده بودند که نیروی اجتماعی بسیار قوی تحت تأثیر تصمیمات آن مبارزات و اعتراضات خود را سازمان و پیش می‌بردند. جمع شدن و بسیج چنین نیروی بزرگی پشت سر کومه‌له بخاطر برنامه یا تئوری نبود. چرا که کومه‌له در آن شرایط فاقد تئوری مدون و برنامه‌ای به صورت روشن و مکتوب بود. حقیقت این است که چه از زاویه دیدگاه نظری یعنی تفکر و اندیشه علمی در بررسی مکانیسم‌های اجتماعی روند رشد تکامل یک جریان سیاسی و چه به لحاظ تجارب عینی، عملی و تاریخی آنچه که نقش کلیدی و اصلی را در این زمینه بازی می‌کند نه تئوری و برنامه صرف بلکه در درجه اول سیاست و مواضع سیاسی و تاکتیکی درست و پراتیک و عملکرد انقلابی است که می‌تواند در قدم اول موثر واقع گردد. فعالین کومه‌له هم قبل از هر چیز پیشتاز و پیشرو مبا رزات مردم و جنبش‌های اعتراضی آنها در این دوران بودند. دخالت موثر و فعال در قیام، سازمان دادن و رهبری کردن مبارزات مردم در تعرض و در هم شکستن نهادها و دستگاه سرکوب دیکتاتوری رژیم استبداد شاه در منطقه کردستان از قبیل. شهربانی و ژاندارمری، سازمان امنیت و خلع سلاح و برچیدن آنها و در مقابل کمک به مسلح شدن مردم، از جمله اقدامات عاجل و مهمی بودند که کادرها و

فعـالین کومه‌لـه در آن شرایط بـدان مبـادرت و فعالانـه و در پیشاپیش توده‌ها در آن شرکت نمودند.

در فاصله زمانی بین قیام و سرنگونی رژیم استبداد سلطنتی تـا سر کارآمـدن و قـدرت‌گیری کامـل ج.اسـلامی، در کردسـتان رویدادها و اتفاقات مهمی رخ دادند. جریان کومه‌له بـا وجـود اینکه از کمـترین آمـادگی از لحـاظ تشـکیلاتی بـرای شرکت در چنین تحولاتی برخوردار بود. اما با شرکت فعال و مؤثر خود در این رویدادها و پروسه شکل‌گیری و هدایت درست آنهـا نقش برجسته و مهمی ایفا کرد و شایستگی صلاحیت و توانایی خود را نیز نشان داد. با دخالت در رویدادها و اتفاقات این دوره بود که کومه‌له خود را بـه مثابـه یـک آلترنـاتیو و قـدرت اجتماعی غیرقابل حذفی در معادلات سیاسی جامعه ساخت. حرکت‌ها و اتفاقات تـاریخی مهمی از قبیـل کـوچ تـاریخی شـهر مریـوان و نوروز خونین سنندج دو نمونه برجسته و مهم این دوره بودند. در هر دو مورد کومه‌له در این رویدادهای مهم. نقش اصلی و اساسی و تعیین‌کننده‌ای را چه در شکل‌گیری و سازماندهی و چه در هدایت و رهبری کردن آنها داشت. اتفاقـات و رویـدادهای عظیمی که در آن شرایط نه تنها کردستان بلکه کل جامعه ایران را نیز تحت شعاع خود قرار می‌دهنـد. سران و رهـبران ریـز و درشـت ج.اسـلامی و دیگـر جریانـات حمایت‌کننـده آن را چـه عمامه‌دار و چه بدون عمامه هراسان سرازیر کردستان می‌کنـد. کادرهـا و فعـالین چپ و کومه‌لـه در نقش رهـبران واقعی این

اتفاقات بزرگ تاریخی نمایندگی مذاکرات مستقیم با سران درجه اول حاکمان جدید را بعهده داشتند.

این چنین حرکات توده‌ای علاوه بر تأثیرات بسیار مهمی که در ارتقای سطح آگاهی همبستگی مبارزاتی مردم کردستان داشت، رشد و تقویت و تثبیت مکان و موقعیت کومه‌له در معادلات سیاسی و تحولات آتی را نیز بدنبال داشت. آیا چنین کاری بدون حضور شخصیت‌هایی چون فواد و امثال ایشان و سیاست‌های درست و تصمیمات انقلابی آنها، یعنی همان مؤلفه‌های توده‌ای شدن جریان کومه‌له که به آن اشاره گردید، امکان‌پذیر بود؟ قطعاً به هیچوجه. کم نبودند گروه‌ها و سازمان‌های سراسری و محلی که تعداد اعضای تشکیلاتی آنها از اعضای رسمی کومه‌له آن زمان در کردستان اگر بیشتر نبوده باشند کمتر هم نبودند. اما هیچوقت به موقعیت کومه‌له نزدیک هم نشدند. اکثر این گروه‌ها و سازمان‌های پرادعای صاحب تئوری! آنزمان از یک موضع کاملاً روشنفکرانه کومه‌له را به یک جریان دهقانی و روستایی و مائوئیستی[8] متهم می‌کردند. در حالیکه کومه‌له با نقشی که در اتفاقات فوق از خود نشان داد با

[8] علیرغم وجود سمپاتی به بعضی از نظرات مائو در دوره ای در میان کادرهای کومه‌له » اما هیچگاه کومه‌له خود را مائوئیست ندانسته و چنین تعریفی از خود نکرده است اگر کومه‌له مائوئیست و در عین حال سراسری هم بود قاعدتاً بایستی به جزئی از «سازمان انقلابی حزب توده» تبدیل می‌گشت که یک جریان مائوئیستی در ایران بود.

به حرکت درآوردن و کوچ کامل یک شهر پوچی این ادعا و نادرستی این اتهامات را در عمل به آنها ثابت نمود.[9]

به هر صورت کومه‌له در آن دوره و در پروسه هدایت و رهبری کردن این حرکات اجتماعی علاوه بر توطئه‌گری‌های حکومت مرکزی با باندها و جریانات مرتجع محلی هم روبرو

[9] با وجود این امروز هم جریاناتی (طیف‌های مختلف کمونیسم کارگری) همان اتهامات فوق را بدون کمترین توجه و درس آموزی از حقایق و تجارب تاریخی,» بدور از هرگونه عقل و منطقی» از روی نخوت و مشحون از روح کینه توزانه‌ای تکرار می‌کنند. البته این کار آنها به این خاطر نیست که جواب سئوال فوق آن معما و راز سحر آمیزی است که آنرا نمی‌فهمند. این مسئله مربوط به عدم شناخت و درک آنها و یا مشکل معرفتیشان هم نیست. قبل از هر چیز منطق تئوری‌ها و بینش و نگرش جدیدشان است که آنها را به بیان این افاضات رهنمون می‌سازد. اگر کسانی و جریانی از میان این طیف که خود کوچکترین نقشی در تحولات آن دوره نداشته اند و امروز غیر مسئولانه کومه‌له را جریانی عقب مانده و ناسیونالیست توصیف می‌کنند» تعجب زیادی در بر ندارد و حرجی هم بر آنها نیست. ظاهراً آنها با چنین کاری پیوستگی سیاسی! دید گاهای جدید خود را با گذشته نشان می‌دهند» بدون اینکه جوابی برای این سئوال را داشته باشند که چرا در آن مقطع برای پیوستن به کومه‌له سر از پا نمی‌شناختند و با این جریان ناسیونالیست عقب مانده » به پای تشکیل "حزب کمونیست" رفتند!؟ اما برای کسانی که از نزدیک شاهد اتفاقات و حقایق فوق بوده اند و خود نیز در این حرکات تاریخی در آن دوره سهمی ایفا کرده‌اند » و امروز نه تنها ناچارند جایگاه و موقعیت کومه‌له را تحریف و مکان واقعی و هویت طبقاتی آنرا زیر سئوال ببرند» حتی به شخصیت و به گذشته و نقشی هم که خود زمانی در آن داشته‌اند رحم نمی‌کنند. به کسانی که این بینش و نگرش انحرافی آنها را این چنین اذله و بی‌خاصیت کرده و به تخریب آگاهانه این تاریخ وادار ساخته است و بدینگونه به قضاوت و داوری می‌نشیند چه چیزی می‌توان گفت جز اینکه به روان سالم و عقل سلیم و در عین حال به وجدان و صداقت آنها شک

بود. خنثی‌سازی جریان مفتی‌زاده و مکتب قران و مقابله با توطئه‌گری‌های مسلحانه جریان مسلح قیاده و در مرحله بعدی‌تر خنثی‌سازی جریان ارتجاعی و وابسته و مزدوری چون سپاه رزگاری جزئی از وظایف بسیار مهم و در عین حال سنگینی بود که کومه‌له با جدیت و قاطعانه آنها را پیش می‌برد. هر کدام از جریانات فوق هر یک به نوعی در برابر کومه‌له و رشد و گسترش انقلابی مبارزات توده‌ای بخصوص در جنوب کردستان به مانع بزرگی تبدیل شده بودند و کومه‌له ناچار به مقابله با آنها بود. جریان مکتب قرآن و مفتی زاده از لحاظ سیاسی از دیگر جریانات با نفوذتر و ریشه‌دارتر و به همین دلیل خطرناکتر بود. در هر دو اتفاق مهمی که در بالا به آنها اشاره گردید. جریان مفتی زاده و مکتب قرآن مستقیماً در آن نقش و دست داشتند و به نوعی مسبب و مسئول آن بودند. این جریان به موازات قدرت‌گیری جریان مذهبی در ابعاد مرکزی و سراسری در ایران، امیدوار بود و تلاش می‌نمود که قدرت و بدیل آن در کردستان باشد. اما رودرویی و مبارزه سخت و خونین در ابعادی وسیع و اجتماعی توسط جریان چپ و در راس آن کومه‌له بالاخره این جریان مذهبی و ارتجاعی شکست خورد و به حاشیه جامعه رانده شد. شکست و به حاشیه‌راندن این جریان ارتجاعی و مذهبی صرفاً حاصل مبارزه علیه افکار و خرافات مذهبی این جریان و بیرون دادن و صادر نمودن اطلاعیه[10] علیه آن نبود. بلکه نتیجه تلاش‌های خستگی ناپذیر فعالین جریان

نمود.!

کومه‌له در مدت زمان نسبتاً طولانی علیه سیاست‌های ضد انقلابی و اعمال مخرب آنها که در تناقض و تقابل با خواست‌ها و مطالبات سیاسی و حق‌طلبانه مردم کرد خصوصاً کارگر و زحمتکش جامعه قرار داشت، صورت گرفت. نتیجه یک مبارزه کاملاً سیاسی. طبقاتی و اجتماعی بود. مبارزه اجتماعی وسیعی

[10] در اینجا و در ارتباط با همین دوره نکاتی را در خصوص اظهارات لیدر جریان حکمتیست که اخیراً پیرامون ارزیابی از گذشته کومه‌له به اظهار نظر پرداخته است، توضیحاتی را اضافه کنم. ایشان نیز ضمن اینکه کومه‌له را در این مقطع عقب مانده و ناسیونالیست ارزیابی کرده‌اند. در عین حال آن را به سازش کاری با مذهب و جریانات مذهبی و توهم در این زمینه و آوانس دادن نیز متهم کرده است و ادعا کرده‌اند که ایشان اولین کسی بوده‌اند که اطلاعیه علیه مذهب صادر کرده اند. البته این ادعای کذایی ایشان بی پایه‌تر از آن است که کسی آنرا جدی بگیرد و اگر در اینجا من به آن اشاره می‌کنم تنها و صرفاً به خاطر رد نادرستی چنین ادعایی و هذیان گویی‌های مشابه آن نیست بلکه اهمیت جایگاه آن در این است که این نوع برخورد از یک نوع اهمیت سمبلیکی برخوردار است و بیانگر و تجسم نوع نگرشی است که مدتهاست در میان جریان چپ و خود جریان کومه‌له رسوخ پیدا کرده و نمایندگی می‌شود. این نوع تفکر مبارزه اجتماعی را نمی‌بیند و جایگاه و ارزشی برایش قائل نیست اما در مقابل به شعار دادن متوصل می‌شود. برخورد دگم به اصول و تئوری به شیوه‌ای انتزاعی و کتابی به دور از جنبش‌های اجتماعی در تفکرش برجسته می‌شود و آنرا مبارزه واقعی می‌بیند. در چنین بینش کتابی ذهنی‌گری جای واقع بینی ت منزه‌طلبی روشنفکرانه» جایگاه برخورد رئالیستی و زمینی به مبارزات اجتماعی را می‌گیرد. آخر چه چیزی می‌تواند مضحک تراز این باشد که کسی این همه مبارزه اجتماعی کومه‌له را علیه مذهب و حکومت مذهبی و دار و دسته‌های مذهبی در کردستان را نادیده بگیرد و مباح بداند که «اطلاعیه»ای را که ده سال بعد ایشان علیه مذهب نوشته باشند به شروع مبارزه علیه مذهب و ارتجاع در صفوف کومه‌له تلقی شود و به آن مباهات ورزد. متاسفانه این نوع نگرش مختص شخص ایشان

که بالاخره و در نهایت مردم با درخواست کومه‌لـه و البتـه بـا اطلاعیه آن با برپایی تظاهرات دهها هزار نفری مقرهای مکتب قرآن آنها را برچیدند و بعضاً به آتش می‌کشند و برای همیشه یا حداقل یک دوره طولانی خود را از شر این باند ارتجاعی خلاص کردند.

در ادامه پروسه تکاملی تحولات بعدی هنگامیکه دسیسه و توطئه‌های محلی به جایی نمی‌رسند و از آنجا که کردستانی آزاد، یعـنی مـردمی کـه هنـوز در صـحنه حضـور داشـتند و مصـمم خواستار تحقق خواست‌های انقلابی خویش بودند، برای حاکمان جدید به هیچوجه قابل تحمل نبود؛ نهایتاً طرح حمله سراسری علیه مردم کردستان در دستور کار آنهـا قـرار می‌گـیرد و علیـه مردم کردستان اعلام جهاد می‌شود. چنین اقدام و اتفاقی از نظر کومه‌له قابل پیش‌بینی بود و مدت‌ها بود که در تدارک آمادگی برای خنثی‌سازی و مقابله با چنین حمله‌ای بود. کمک به مسلح شدن توده‌های مردم چه در شـهر و چـه در روسـتاها، تشـکیل دوره‌های آموزش نیروی مسلح کومه‌له، از جملـه زیـر پوشـش اتحادیه‌های دهقانـان و زحمتکشـان مسـلح بـا چـنین هـدف و

یا حتی کل جریان حککا نیست و به آنها محدود نمی‌شود. این نگرش ریشه و سابقه طولانی‌تری دارد که در خود کومه‌له هم و بطور مشخص‌تر بعد از کنگره دوم در آن جا خوش کرد و در ادامه خود و در مراحل بعدی به مثابه یک معضل جدی و مزمن در درون حکا به حیـات خـود ادامـه داد انعکاس و نتایج زیانبار این نوع شیوه برخورد بـه مسـائل و معضـلات و جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی در دوران‌های مختلف فعالیت‌های حکـا براحتی قابل مشاهده است.

دورنمایی سازمان داده شده بودند. کومه‌له در جواب و مقابله با چنین تهاجم سراسری با بیانیه تاریخی خود "خلق کرد در بوته آزمایش" مردم کردستان را به مقاومت همه جانبه از جمله مسلحانه دعوت می‌کند و خود را نیز در چنین آزمایش مهمی قرار می‌دهد.

فواد سلطانی که مبتکر اصلی چنین موضع‌گیری و بیانیه‌ای بود و نقش کلیدی را در طرح و پیشبرد و رهبری سیاست‌ها و حرکات اجتماعی فوق داشت؛ در فاصله زمانی کوتاه بعد از آن جانباخت. از دست رفتن و جانباختن فواد سلطانی به عنوان رهبر اصلی و بلامنازع کومه‌له خلا بزرگی در فعالیت‌های کومه‌له در تمام عرصه‌ها و زمینه‌ها را ایجاد نمود. خلایی که پر کردن آن نه تنها برای کومه‌له کار آسانی نبود بلکه این اتفاق در تعیین سیر حرکت و راه و مسیر و آینده جریان کومه‌له تأثیر مهم و اساسی و حتی تعیین‌کننده گذاشت.

من بعدا به این مسئله و دیدگاهی که فواد آنرا نمایندگی می‌کرد می‌پردازم. اما با وجود این کومه‌له بعد از فواد و جانباختن وی هم با پیمودن فراز و نشیب‌های زیادی به راه و مسیر خود و به فعالیتهایش ادامه می‌دهد و تحولات بعدی نشان داد که در این آزمایش و در این مرحله نیز به درجه زیادی سربلند بیرون آمد.

کومه‌له و جابجا شدن قدرت!

اعلام جهاد و حمله به کردستان. به نقطه عطفی در مناسبات دولت مرکزی و مردم کردستان تبدیل شد. ج.اسلامی بسیار کم نفوذ و بی‌ریشه‌تر از آن در کردستان بود که بتواند سریعاً با جمع آوری و تمرکز دادن نیروهای سپاه و بسیج از سراسر ایران و براه انداختن موج کشتارهای دسته‌جمعی به آسانی مردم کردستان را به تسلیم وادارد و مبارزه و مقاومت آنها را به شکست بکشاند. بیشتر از سه ماه طول نکشید که مردم کردستان با مقاومت حماسی وبی باکانه و دلیرانه ای که از خود نشان دادند. توانستند نیروهای اشغالگر را از کردستان بیرون و مجدداً تمام شهرها و دهات کردستان را به تصرف خود و نیروهای مسلح جنبش مقاومت در آورند. گرایش و جریان چپ و کومه‌له چه در شهرها و چه در روستاهای کردستان و چه نیروی مسلح آن در این مقاومت نقش کلیدی و اساسی را ایفا نمود. واقعیت این بود که حزب دمکرات مقاومت چندانی نکرد و نیروهایش

به مرز و داخل خاک عراق عقب نشینی کردند. به قول یکی از دوستان هیأت‌های حسن نیت رهبری ح.د در آن هنگام هنوز در رفت و آمد با تهران بودند و امید شان را به حضرت امام از دست نداده بودند. هرچند مقاومت و اعتراضات توده‌ای در شهرها تعیین‌کننده و نقش زنان و جوانان در این مقاومت محوری بود. اما همزمان با آن حماسه‌های نیروی مسلح کومه‌له در وارد نمودن ضربات سخت و کاری به آنها در تضعیف روحیه این نیروها و در مقابل بالا بردن روحیه مبارزاتی مردم بسیار تأثیرگذار بود. محاصره فرماندهی نیروهای رژیم در پاوه که شخص چمران آنرا به عهده داشت، محاصره وبه دام انداختن و ضربات کاری به ستون‌های بزرگ نظامی و تصرف پی در پی پایگاه و مقرات نظامی آنها که دور از پادگان‌ها مستقر نموده بودند نمونه‌هایی از این مقاومت بودند. که حماسه‌های فداکاری و جدیت نیروی کومه‌له را نشان می‌داد. مقاومت کم سابقه و بی نظیر مردم کردستان که شکست سخت نیروهای رژیم را در پی داشت به عنوان فاکتور اصلی و تعیین‌کننده. دولت و شخص خمینی صادرکننده دستور جهاد را وادار به قبول این شکست و اعلام علنی آن در لفافه اعلام آتش بس نمود.

در این شرایط در میان کومه‌له و ح.د به مثابه دو نیروی عمده به دلیل آلترناتیوهای متفاوتی که از دو زاویه طبقاتی برای جوابگویی به مسائل مهم آن دوره در جامعه داشتند. صف آرایی بوجود آمد. این صف آرایی قبلاً هم بود بویژه ح.د خواهان هیچگونه تغییری در مناسبات و نابرابری‌های طبقاتی

موجـود نبـود بـا حمایت از اقشـار دارا و خصوصـاً مـالکین و مرتجعین فئودال. و کومه‌له با دفاعش از اقشار پایین و محروم جامعه و زحمتکشان کردستان بطور واقعی و عملی به عنوان دو جریان سیاسی متعلق به دو طبقه اجتماعی در برابـر هم قـرار گرفته بودند. اما در این شرایط این رودررویی شـدت بیشـتری پیدا نمود مواردی از اختلافات، اولین شاید اساسی‌ترین آن بر سر نحوه برخورد بـه اداره جامعـه و شـیوه حـاکمیت و چگـونگی برخورد به حقوق آزادی‌های فردی و مدنی و اجتماعی بود. ح.د به مثابه یک حزب سنتی درک بسیار محدود و عقب افتـاده از حاکمیت داشت. برخوردی غیر دموکراتیک وبوروکراتیـک و از بالا و به نوعی قیم مآبانه بـه این مسـئله داشـت. خـود را تنهـا نماینده ملت کرد و حزب محبـوب آن بـه حسـاب می‌آورد. در نتیجه خود را مجاز می‌دانست به جای آنها و بدون دخالت آنها و از بالا هر تصمیمی را که خود صلاح بداند. بگیرد. ح.د جریان کومه‌لـه را رقیب سرسـخت سیاسـی خـود می‌دانسـت و بـه هیچوجـه تمایلی بـه همکـاری بـا آن نشـان نمی‌داد و در برابـر فعالیت‌های آن مخالفت و مانع تراشـی می‌کـرد و در بسـیاری موارد ح.د در تبلیغات ضد کمونیستی علیه کومه‌له با ج.اسلامی همسویی می‌کرد و کومه‌له را به خاطر دفاعش از منافع کارگر و زحمتکش متهم به عدم رعایت منـافع ملی و آنـرا یـک جریـان اخلالگر معرفی می‌کرد. دیگر احزاب سیاسی تا آنجا حق حضور در مناطقی که ح.د نفوذ بیشتری داشت. پیدا می‌کردند که مطیع آن باشـند و علیـه سیاسـت‌ها و اعمال ح.د هیچگونـه انتقـاد و

اعتراضی نداشته باشند[11]. کومه‌له بارها با ح.د در این زمینه رابطه‌اش دچار تشنج شده بود حتی در مواردی محدود به درگیری نظامی هم کشیده بود.

در مقابل سیاست کومه‌له دفاع از آزادی‌های وسیع سیاسی و حقوق فردی و اجتماعی شهروندان و تلاش برای بازسازی و ایجاد مجدد شوراهای انقلابی و منتخب مردم چه در شهرها و چه در روستاها به منظور دخالت هر چه بیشتر آنها در سرنوشت خود و اداره امور جامعه بود. همچنین ایجاد تشکل‌های متفاوت برای اقشار مختلف در قالب، اتحادیه و انجمن، کانون و جمعیت‌های صنفی و غیره... را در دستور کار خود گذاشت. در تمام این موارد، کلیه اقدامات کومه‌له با کارشکنی و مخالفت ح.د بویژه در مناطق تحت نفوذ آن مواجه می‌گشت.

از موارد برجسته دیگر اختلاف کومه‌له و ح.د در این دوره. مسئله برخورد به ج.اسلامی و چگونگی پیشبرد مذاکره با دولت بود. تلاش ح.د در پروسه مذاکره اساسا مبتنی بر سازش یکجانبه این حزب با دولت مرکزی و کسب امتیازات محدود برای خود و از این لحاظ دور زدن دیگر نیروها از جمله کومه‌له و عدم دخالت آنها و مردم و پیشبرد سری و محرمانه این مذاکرات بود. در پیشبرد این سیاست ح.د دو مشکل و دو مانع جدی در برابر خود داشت. مشکل اول نفوذ و اعتبار توده‌ای جریان چپ و

[11] محاصره مقر نیروهای سازمان پیکار در بوکان و قتل عام اعضای این سازمان به خاطر انتقاد سیاسی تنها یکی از نمونه‌های فجیع آن بود.

کومه‌له بود که ح.د نمی‌توانست آنرا نادیده بگیرد. مشکل دوم خود ج.اسلامی بود که با توجه به ماهیت ایدئولوژیک مذهبی و سیاست‌های شوونیستی قوی حاکم بر آن حاضر به دادن هیچگونه امتیازی نبود.

اما کومه‌له مواضع نسبتاً روشن و اهداف دیگری را در مذاکره دنبال می‌کرد و هیچگونه توهمی در این نداشت که تن دادن دولت مرکزی به مذاکره. نه از روی تمایل به حل مسائل و رعایت حق و حقوق مردم کردستان. بلکه از روی ناچاری و به دنبال شکست سخت و هزیمتی بود که به نیروهایش تحمیل گشته بود. کومه‌له طی جزوه مفصلی این موضع سیاسی خود را جهت بالا بردن سطح آگاهی و هوشیاری مردم کردستان و افکار عمومی تشریح و علناً انتشار داد. با وجود این کومه‌له به منظور توهم زدایی و خنثی نمودن توطئه‌های رژیم و همچنین خنثی‌سازی سوداگری‌های ح.د در اعلام آتش بس و شرکت کردن در این مذاکره خود داری نورزید. برعکس سیاست رایج که همیشه مذاکرات سری و پنهانی صورت می‌گرفت کومه‌له از مذاکرات علنی دفاع می‌کرد و خود را متعهد می‌دید که مردم را از نتایج آن آگاه سازد. همچنین در این رابطه با پافشاری بر دخالت دادن دیگر جریانات و شخصیت‌های سیاسی در نهایت احساس مسئولیت به شکل‌گیری هیات نمایندگی خلق کرد که حمایت وسیع مردم کردستان را پشت سر داشت کمک و نقش بسیار ارزنده‌ای ایفا نمود. کومه‌له بر این باور بود که در ارتباط

با حل مسئله ملی و رفع این ستم در یک چهارچوب معینی می‌توان با ح.د هماهنگی و همکاری نمود. اما ح.د تن به چنین همکاری نمی‌داد و با تعقیب نوعی سیاست مونوپل حزبی در جامعه کردستان. حتی هیات نمایندگی را هم در عمل بی خاصیت و در مقابل دولت مرکزی ضعیف و ناتوان کرده بود. اتفاقات و تحولات بعدی بر درستی حقانیت سیاست‌های کومه‌له و پیش‌بینی‌های آن مهر تأیید گذاشت و ج.اسلامی بعد از وقت‌کشی‌های لازم و بازسازی نیروهایش بدون کمترین توجه به خواست‌های عادلانه خلق کرد مجدداً به کردستان حمله نمود. ح.د هم با این سیاست‌های سازشکارانه خود در مقابل رژیم و تعقیب و ادامه سیاست جنگ افروزانه‌اش علیه کومه‌له و در مراحل بعدی‌تر با اتخاذ تصمیم و پیشبرد یک جنگ سراسری علیه آن، کمک شایانی به موفقیت ج.اسلامی در اشغال و تصرف مجدد کردستان نمود و با این سیاست‌های توطئه گرانه ضربه بزرگی به کل جنبش و مبارزه خلق کرد زد.

در ارتباط با وظایفی که در این دوره در مقابل کومه‌له و بخصوص نحوه برخورد آن به اداره جامعه و حاکمیت و وضعیتی که در آن قرار گرفته بود باید به این واقعیت هم اشاره نمود که علیرغم تلاش‌های زیاد و تأثیرگذاری‌های بسیار با ارزش آن بر جامعه، در مجموع می‌توان گفت که به دلیل کم تجربگی و محدود نگری و نارسایی‌ها و کمبودهایی که در برنامه و اهداف خود داشت نتوانست برخوردی درست و مناسب به مسئله حاکمیت و قدرت سیاسی داشته باشد و در این زمینه به

هیچوجه نمی‌توان ادعا کرد که موفق بود. برخورد پراگماتیستی و اتخاذ سیاست و عکس العمل نشان دادن بـه تحـولات از این اتفاق تا اتفاق بعدی و ناظر نبودن و غیبت یک استراتژی شفاف و افق سیاسی روشن بر پراتیـک آن و در پیش گـرفتن سیاسـت انتظـار، عملاً کومه‌لـه را نـاتوان بـه جوابگـوئی بـه مسـائل و معضلات جامعه کردستان ساخته بود. حمله مجدد ج.اسلامی به کردستان و سپس شروع جنگ ایران و عراق و سرکوب بقایـای جریان انقلاب در سراسر کشور وضعیت را پیچیده‌تر نمود و عملاً کومه‌له مجبور شد که نبردکنان و در شرایط جنگی و در وضعیت بسیار سخت‌تری در دوره‌های بعدی به این کمبودها و اشکالات بپردازد. که هم تازه دیر شده بود و هم جواب‌هـای درسـت و مناسبی هم به آنها داده نشد.

جنبش مستقل کردستان!

دور دوم جنبش در کردستان در شرایطی پیش می‌رفت که روند انقلاب در سطح سراسری رو به افول و تا حدود زیادی به شکست کشیده شده بود. انقلاب در ایران اساساً در نتیجه پراکندگی جریان چپ و انقلابی و کلیه نیروهای متعلق به این طیف و عدم یک برنامه عمل مشخص در قالب یک آلترناتیو سیاسی قدرت در جامعه، و وجود توهم در میان آنها (طیف وسیعی از جریان چپ سراسری در ایران با توجه به افکار و مواضع سیاسی و نظری که داشتند به حمایت از ج.اسلامی روی آورد) و توده‌های مردم نسبت به آلترناتیو و جریان مذهبی به شکست انجامید. توطئه‌گری‌های کشورهای غربی و حمایت آنها از آلترناتیو ج.اسلامی در آن شرایط بی تأثیر نبود اما این فاکتور نقش تعیین‌کننده نداشت. ج.اسلامی حاصل حمایت‌ها و

توطئه‌گری این کشورها نبود[12]. ج.اسلامی بغیر از کردستان در دیگر مناطق ایران توانست با حیله‌گری سیاسی به درجه زیادی در میان مردم نفوذ سیاسی پیدا کند. گرفتن چهره به ظاهر ضد امپریالیستی در مقابل آمریکا، که مورد تنفر به حق مردم ایران بود همچنین در مرحله بعدی استفاده از نعمت جنگ با عراق و به خطر افتادن مام میهن باعث افزایش روزبروز بیشتر این توهم گردید. ج.اسلامی در چنین شرایطی با غنیمت شمردن اوضاعی که پیش آمده بود از یکطرف با مهارت و زیرکی سریعاً به بازسازی ارتش و دیگر نیروها و سازمان‌های سرکوبگر رژیم سابق پرداخت و از طرف دیگر و در مرحله بعدی بدون تردید و توهم در برخورد با مخالفین خود با قساوت سبعانه و کم نظیری و راه انداختن اعدام‌های دسته جمعی و با کشتارهای وسیعی که در بهار سال شصت انجام داد آخرین مقاومت‌های قیام و انقلاب مردم ایران را در هم شکست و حاکمیت سیاه و ننگین خود را بر جامعه ایران به غیر از کردستان تحمیل نمود. بدینوسیله قیام و انقلاب ۵۷ در یک پروسه مقاومت نسبتاً طولانی به مثابه یک انقلاب ناموفق در سال شصت خاتمه یافت.

در این شرایط مردم کردستان تنها مانده بودند و چشم انداز تداوم مقاومت و تداوم انقلاب و یا حتی کمک و حمایت موثری از دیگر جاها به درجه بسیار زیادی منتفی شده بود. و این

[12] برجسته کردن نقش و دخالت و حمایت کشورهای غربی معمولاً از جانب بعضی از جریانات سیاسی به توجیهی برای پوشاندن دلایل اصلی روی کار آمدن ج.اسلامی و بخصوص مواضع سیاسی خود آنها در قبال این رژیم در آن شرایط است.

چیزی جز تداوم مقاومت در قالب شکل‌گیری و برپایی یک جنبش مستقل در کردستان هیچ معنی دیگری نداشت. بعضی از گروه‌ها همراه با افراد منفرد در آن شرایط از بقیه مناطق ایران به کردستان آمده بودند و به نوعی حمایت خود را نشان می‌دادند. اما این با آن چیزی که مورد نظر است یعنی حمایت وسیع توده‌ای توسط جنبش‌های اجتماعی متفاوت است. از این نوع حمایت‌های سازمانی حتی از بخش‌های دیگر کردستان هم کم نبود. از همان اوایل شروع انقلاب احزاب سیاسی بطور مثال اتحادیه میهنی کردستان عراق. بویژه نیروی اصلی تشکیل دهنده آن که یک سازمان چپ و انقلابی به اسم کومه‌له ره‌نجدران بود کمک‌های بسیار با ارزشی حتی مسلحانه از جنبش مقاومت مردم کردستان ایران نمود. چنین حمایت‌هایی چه از طرف گروه‌های چپ ایرانی و یا احزاب و نیروهای دیگر بخش‌های کردستان هر چند از اهمیت سیاسی زیادی برخوردار بودند اما طبیعتا نمی‌توانست تعیین‌کننده باشند.

در چنین اوضاعی دیگر نه تنها مسئله کومه‌له و افق و آینده سیاسی آن. بلکه سرنوشت کل جنبش کردستان هم در میان و مطرح بود حیات و آینده این دو به درجه بسیار زیادی به هم گره خورده بود جوابی که کومه‌له در آن مقطع به این دو مسئله داد موضوعاتی هستند که علیرغم ربط و پیوستگی آنها به همدیگر، اما به عنوان دو موضوع متفاوت بسیار مهم، من در اینجا و در ادامه به صورت منفک آنها را مورد بررسی قرار خواهم داد.

استراتژی کومه‌له در جنبش کردستان!

همچنانکه پیشتر هم اشاره شد. تا آن زمان کومه‌لـه تحلیـل روشن و مشخصی از خود این جنبش ارائه نـداده بـود و شـاید ضرورتی برای آن ندیده بود چرا که مقـاومت و مبـارزه مـردم کردستان را تنهـا و فقـط در ادامـه انقلاب سراسری و دفـاع از دستاوردهای دموکراتیک آن می‌دید و در این چهارچوب به آن بر خورد می‌کرد. به همین دلیل هم ناگفته و اعلام نکرده یـک نوع سیاست انتظار در عملکرد و پراتیک کومه‌له قابل مشاهده بود. البتـه این کـاملاً طـبیعی و قابـل درک اسـت کـه جنبش و مقاومت مردم کردستان تا آن مقطـع در یـک مسـیر و ارتبـاط تنگاتنگ و بسیار متأثرتری با بقیه نقاط ایران قرار داشت ولی با وجود چنین هماهنگی با دیگر مناطق ایران هم ضرورت طرح و وجود یک استراتژی و برنامه روشن و مشخصی در قبال جنبش کردستان را نفی نمی‌کرد. اما واقعیت چـیز دیگـری بـود. بـرای روشن‌تر کردن موضوع توضیحاتی در این زمینه خواهم داد.

در این شکی نیست که شرکت کومه‌له در جنبش کردستان خود یک حرکت و یک چرخش تاریخی در میان صفوف جریان چپ تا کنون بود و این مسئله خود یکی از دلایل و مؤلفه‌های بسیار مهم نفوذ اجتماعی بیشتر جریان چپ برای اولین بار در کردستان در قیاس با گذشته بود. اما اشکال اصلی کار در اینجاست که کومه‌له با وجود شرکتش در مقاومت و جنبش کردستان از یک تحلیل درست و یک استراتژی مشخص برخوردار نبود. کومه‌له در این مقطع نه تحلیل روشن درست و جامعی از وضعیت جنبش کردستان و مؤلفه‌ها و فاکتورهای شکل‌گیری چنین جنبش مستقلی را داشت و نه ارزیابی واقعبینانه‌ای از اوضاعی که حاکم بر کل جامعه ایران بود. سیاست کومه‌له چه هنگامیکه هنوز مکتوب و مدون نبود و چه زمانیکه آنرا بصورت اسناد مکتوبی در سطح علنی مطرح ساخت. مبتنی بر این تحلیل بود که جنبش و مبارزه مردم کردستان را در ادامه انقلاب و مقاومت برای تحقق خواست‌ها و مطالبات آن ارزیابی می‌کرد و حتی زمانیکه انقلاب در سطح سراسری به عینی به شکست منجر می‌گردد و در مقابل جنبش در کردستان در اوج خود ادامه پیدا می‌کند. حاضر به هیچگونه تغییری در این سیاست خود نیست و کماکان بر ادامه این سیاست و تدوین استراتژی خود بر این اساس تاکید می‌ورزد و همچنان سرنوشت جنبش کردستان را به جنبش سراسری گره می‌زند.

تا آنجا که به مسئله ملی و وجود ستم تاریخی در این زمینه و جایگاه و ربـط آن بـه جنبش کردسـتان و در حقیقت یکی از پایه‌های اصلی این جنبش برمی‌گـردد بعـد از مـدت‌ها بحث و جدل سیاسی نتیجه آن اتخاذ سیاستی می‌گردد که در سندی به نام طرح کومه‌له برای خودمختاری رو به بیرون ارائه شـد. این سند که بر مبنای دیـدگاه لـنین در قبـال مسـئله ملی تـدوین و فورموله شده بود در مجموعـه مقـالاتی تحت نـام "کومه‌لـه و مسئله ملی" در آن زمان توسـط عبداللـه مهتـدی کـه نفـر اول کومه‌له و تقریباً می‌توان گفت که حکم جانشین فواد سلطانی را پیدا کرده بود از جنبه‌هـای اصـولی و حقـانیت سیاسـی چـنین مواضعی و انطباق آن بـا نگـرش و تفکـر مارکسیسـتی دفـاع و تشریح گردید. پایه این مباحث بر مبنای شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش استوار بود. جنبه تئوریک این مباحث به جای خود، در اینجا آنچه که بیشتر مورد نظر من است و امروز به آن و به موضع و سیاست کومه‌له می‌توان ایراد داشت؛ عـدم درک درست و تحلیل و ارزیابی از شرایط مشخصی بود که کومه‌له و جنبش کردسـتان در قـرار داشـت و در نتیجـه اتخـاذ سیاسـت کنکرت و معینی بود که جوابگوی شرایط و منطبق با آن نبود. شرایطی و موقعیـتی کـه کومه‌لـه و جنبش کردسـتان بـا یـک وضعیت ویژه و استثنایی روبرو بود از یک طرف یک رژیم کاملاً ارتجاعی و ضد انقلابی سرکار بود و قدرت را در بعـد سراسری قبضه کرده بود. رژیمی که بعد از مدتی توانسته بود تا حـدود بسـیار زیـادی انقلاب را مهـار کنـد و تردیـدی هم در سرکوب

جنبش کردستان نداشت و تمام تلاش خود را برای آن نیز بکار برده بود. اما موفق به انجام آن نگردیده بود. از طرف دیگر ما در کردستان شاهد این بودیم که مردم کردستان کماکان در صحنه سیاسی حضور داشتند و پیگیرانه خواهان تحقق خواست‌های انقلابی خود بودند و احزاب و جریانات سیاسی مخالف رژیم جدید قدرت را در دست داشتند.

در چنین شرایطی سیاست درست چی می‌توانست باشد؟ ما بجای اینکه با تمام قدرت با بسیج مردم و با دخالت مستقیم توده‌های کارگر و زحمتکش به پای سازمان دادن یک حاکمیت مستقل مردمی برای اداره جامعه کردستان در شکل ایجاد یک دولت سکولار و دمکراتیک برویم و با آماده‌سازی ملزومات اعلام چنین کاری برای جلب حمایت‌های ممکن در تمام سطوح نهایت تلاش را می‌کردیم و چنین امری را جز اولویت برنامه و اهداف خود قرار دهیم. در مقابل ما بدون برنامه، عملاً سیاست و استراتژی انتظار را پیشه نمودیم. عدم انجام و رفتن به پای پروسه چنین کاری تنها و صرفاً ناشی از بی تجربگی ما نبود. هر چند کم‌تجربگی فاکتور و عامل جدی و مهمی بود. اما بیشتر از آن ناشی از بینش و تفکری بود که در آن زمان ما داشتیم. ما وجود و تشکیل چنین دولت جداگانه و مستقلی را به منظور اداره جامعه و سازمان دادن حاکمیت توده‌ای که مبتنی بر تضمین حقوق اولیه و پایه‌ای مردم کردستان باشد؛ بدون آنکه از لحاظ تئوریک بیان کرده باشیم با اهداف و آرمان‌های خود و با منافع طبقه کارگر سازگار و عملی نمی‌دیدیم. گسست و استقلال

کردستان مغایر با منافع طبقه کارگر و کاری غیر ضروری و غیر عملی ارزیابی می‌شد. جهت و مسیری که ما انتخاب کردیم این بود که علیرغم اینکه حق ملل در سرنوشت خویش" شعار اصلی ما بود و ما حق تشکیل دولت ملی و مستقل را برای مردم کردستان در گفتمان سیاسی پذیرفته بودیم. و این را در تئوری‌ها و استراتژی و برنامه خود بعداً به نوعی فورموله کردیم. اما در عمل چنین سیاستی را پیش نبردیم و چنین حقی را نیز در عمل رعایت و پیگیری ننمودیم. ما هیچوقت خود را در مقابل این سئوال بطور جدی قرار ندادیم که در چه شرایطی حق تشکیل دولت مستقل ضرورت عملی پیدا می‌کند و به عنوان یک آلترناتیو و راه حل آنرا مفید قابل طرح و قابل دفاع می‌دانیم؟ فاکتور و مؤلفه‌های اساسی و تعیین‌کننده برای چنین کاری کدام‌ها بودند؟ اگر فاکتور اصلی برای چنین وضعیتی سرکار بودن و حاکمیت رژیمی باشد که حقوق اولیه و پایه‌ای مردم کردستان و اعمال اراده آنها بر سرنوشت خویش را نادیده بگیرد. مگر دولتی ارتجاعی‌تر از ج.اسلامی را می‌شد تصور نمود که در قدرت باشد تا ما در آن شرایط شعار حق تشکیل دولت جداگانه و مستقل را به عنوان سیاست و راه حل خود مطرح کنیم و با بسیج و دخالت وسیع توده‌ها به پای تحقق و اجرای آن برویم. طرح خواست خود مختاری و فورموله نمودن آن از جانب ما به عنوان راه حل نه ناشی از توهم ما به ج.اسلامی، چرا که بطور واقعی چنین توهمی در میان صفوف کومه‌له وجود نداشت. بلکه ناشی از همان بینش و تفکری بود که بر ما غالب

بود و آن اینکه ما جنبش کردستان را در ادامه انقلاب ایران می‌دیدیم ما هیچوقت جنبش کردستان را به عنوان جنبشی مستقل و قائم به ذاتی که در اساس ناشی از موقعیت ویژه و خاصی که جامعه کردستان از آن برخوردار بود. تصور و ارزیابی نکردیم. شرایط خاص و ویژه‌ای که بطور واقعی و عملی مسیر و سرنوشت جنبش و مقاومت مردم کردستان را متفاوت از بقیه ایران شکل داده بود. ما از لحاظ تئوریک و نظری یک برداشت و تفسیری نادرست یکجانبه و تک بعدی از موضع مارکسیستی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را استنتاج کردیم. یعنی ماندن و اتخاذ سیاست الحاق تحت هر شرایطی را پراتیک و عملی نمودیم و گرنه تحت حاکمیت این چنین رژیمی هار و ارتجاعی طرح خود مختاری چگونه ممکن و چگونه قابل قبول و حتی قابل تصور بود.

اولین سئوال و بحثی که اینجا و در همین رابطه ممکن است مطرح شود می‌تواند این باشد که با توجه به موانع و محدودیت‌های بسیار زیادی که در پیش رو داشتیم چه تضمینی برای موفق بودن چنین استراتژی و سیاستی وجود داشت. حمایت مردم کردستان برای چنین خواستی چگونه بود؟ آیا طرح چنین سیاستی از حمایت کافی در میان توده‌ها برخوردار می‌شد؟ در شرایطی که ما نه تنها با مانع ج. اسلامی روبرو بودیم حزب دمکرات هم به مثابه یک نیروی عمده محلی حاضر به هیچگونه همکاری با کومه‌له نبود و حتی برای به توافق رسیدن بر سر طرح چند ماده ای خودمختاری مشکل تراشی می‌نمود؛

چگونه امکان تحقق و اجرا و موفقیت‌آمیز چنین استراتژی و سیاستی ممکن بود؟ در اینجا بحث بر سر موفقیت یا عدم موفقیت چنین سیاست و استراتژی سیاسی در درجه اول نیست. هیچ کس نمی‌تواند موفقیت هیچ سیاستی را از پیش تضمین کند چنین تضمینی از قبل برای هیچ خواست و سیاستی ممکن نیست کما اینکه بیش از یک قرن است که استراتژی خود مختاری از جانب احزاب کردی برای حل مسئله ملی مطرح است و تا کنون هم هیچ نتیجه ای نداده است و من هم تصور نمی‌کنم که اگر جریان چپ و کومه‌له چنین سیاست و استراتژی سیاسی را برای جنبش کردستان در پیش می‌گرفت حتماً پیروزی قطعی همراه داشت. آنچه که می‌تواند در نهایت درجه موفقیت سیاستی را تضمین کند توازن قوا و بسیج و شرکت و دخالت توده‌ها در حمایت و پشتیبانی آنها از آن است و بدون تردید دخالت دادن مردم در سرنوشت خودشان و فراهم نمودن شرایط و ملزومات چنین دخالتی برای اعمال حاکمیت از جانب آنها می‌توانست بیشترین حمایت را همراه داشته باشد.

واقعیت این است که ما اهمیت و بهای لازم را به امر حاکمیت ندادیم. در آن زمان شوراهایی که ما در شهرها و در روستاها به منظور اعمال حاکمیت توده‌ای تشکیل می‌دادیم اساساً بیشتر جنبه فرمال داشتند و از کمترین قدرت اجرایی برخوردار بودند. و بیشتر مشغول حل امور از قبیل رفع اختلافات احتمالی بین اهالی و مسائلی از این قبیل بودند که در این مورد هم هیچ قدرت اجرایی نداشتند. قانونی در کار نبود تا

بر مبنای آن عمل شود. تدوین و اعلام چنین قانون و برنـامه‌ای کمترین مشغله ما بـود. حـتی مـا بـه فکـر برنامـه ریـزی بـرای عرصه‌های گوناگون مسائل اجتماعی و فـرهنگی و آموزشـی و اقتصادی و... برای اداره موقتی جامعه هم نبودیم. ما کوچکترین شناختی از اینکه یک دستگاه حکومـتی چگونـه عمـل می‌کنـد، نداشتیم و تلاش برای فـراهم نمودن ملزومـات و امکـان چـنین دستگاهی هم آنزمان مطرح نبود. چرا که امر حاکمیت و وجود چنین دستگاه دولتی فقط در بعد مرکزی و سراسری آن مد نظر بود و سرنوشت امر حاکمیت مردم در کردستان بطور مطلق به سرنوشت حاکمیت در مرکز گره زده می‌شد. این نتیجه طبیعی بینش و نگرشی بود که جنبش کردستان را به مثابه یک جنبش مستقل نمی‌دید و هیچ استراتژی سیاسی مشخصی هم برای بـه پیروزی و به سرانجام رساندن آن در برنامه و دسـتورکار خـود نداشت. بطور واقعی چنین نگرشی اداره امور جامعه کردستان و سازمان دادن حاکمیت مسـتقل آنـرا نـه امـری ضروری و نـه عملی می‌دانست و انجام چنین کاری را در چهار چوب تـوان و ظرفیت و قدرت واقعی خود جنبش جامعه و مـردم کردسـتان نمی‌دانست.

در ارتباط با درجه حمایت سیاسی مردم از چنین سیاست و استراتژی سیاسی باید این نکته را در نظر داشت که یک جریان یا حزب سیاسی همیشه نمی‌تواند و درست هم نیست که استراتژی و مواضع سیاسی خود را تنها بر مبنای تأیید مردم مطرح کنـد. حمایت توده‌ها از یک سیاست تنها معیار درستی یا حقانیت آن

نیست. در بسیاری موارد خود مردم و توده‌های کارگر و زحمتکش ممکن است منافع خود را به درستی تشخیص ندهند و در یک مقطعی از سیاستی که به نفع آنهاست حمایت و پشتیبانی لازم را بخرج ندهند. برای چسپاندن و جلب حمایت توده‌ای از یک سیاست باید تلاش کرد. هر چند در کردستان زمینه حمایت وسیع هم برای چنین سیاستی وجود داشت و جانبداری از چنین خواستی اگر از خواست خودمختاری که مورد پشتیبانی وسیع مردم کردستان بود زیادتر نباشد کمتر نیست. من تردیدی در این نمی‌بیم اگر زمانی یک شرایط کاملاً آزاد و دموکراتیکی حاکم بر جامعه باشد و پای سرکوب و کشتار در میان نباشد و مردم آزادانه حق انتخاب داشته باشند اکثریت مردم کردستان از چنین خواستی حمایت خواهند نمود.

در مجموع بحث من این است که اگر ما سیاست شفاف و روشنی در این زمینه داشتیم و تنها به جای در پیش گرفتن سیاست انتظار و پرداختن به رتق وفتق امور روزانه در آن زمان در یک سطح وسیع و جدی‌تری به امر دخالت توده‌ها و حاکمیت آنها و تمرکز روی اداره امور جامعه را تا این سطح یعنی تشکیل یک دولت سکولار و دمکراتیک را در میان مردم کردستان تبلیغ و در عمل پیگیری می‌کردیم. قطعاً نتیجه متفاوتی در بر داشت. حتی در صورت عدم موفقیت هم می‌توانست آموزش و دستاوردهای گرانبها و با ارزش مهمتری را برای ادامه مبارزه در آینده برای مردم کردستان در بر داشته باشد.

بهر جهت به باورمن اتخاذ چنین سیاستی و اقـدام جـدی و عملی برای آن از جانب کومه‌له می‌توانست در رشد خود آگاهی سیاسی مردم و سطح توقعات و شناخت آنها از حق و حقوقشان و بالا بردن اعتماد به نفس و در نهایت دخالت موثرتر آنهـا در دفاع از جنبش بی نهایت موثر واقع گردد و در عین حال منجر به فشار جدی‌تری بر ح.د یا هر جریان دیگر مخالف آن در جهت تحمیل قبول چنین شرایطی یا خنثی نمودن و منزوی شدن بیشتر آن در میان مردم کردستان گردد.

از آنجا که بحث جامع و همه جانبه پـیرامون این موضـوع احتیـاج بـه در نظـر گـرفتن و بررسـی جنبه‌هـای مختلـف و فاکتورهای نسـبتاً متنـوع دیگـری را دارد و از این لحـاظ بحث مستقل مستدل و مفصل‌تری را ضروری و طلب می‌کند؛ من در اینجا ناچاراً تاحد یک اظهار نظر کلی در این مورد اکتفا خواهم کرد و به مثابه یک موضوع مهم آنرا به فرصت دیگری موکول می‌کنم.

بحث حـاکمیت و چگـونگی اداره امـور جامعـه کردسـتان کماکان بحث مطرح و حل نشده و مورد مناقشه اسـت. هنـوز امـروز هم یـک اسـتراتژی درسـت و واقع‌بینانـه کـه جوابگـوی شرایط ویژه جنبش و جامعه در کردستان باشـد تعقیب و پیش برده نمی‌شود و به مثابه یک خلأ کماکان قابل مشـاهده اسـت. سیاست الحاق تحت پوشش حقوق شهروندی یا خود مختاری و فدرالیسم به طریق اولی سیاست حواله نمودن حـل مسـئله بـه سوسیالیزم؛ هیچکدام سیاست درست و راه حل مناسب و قطعی

و جوابگوی این مسئله در شرایط کنونی نیستند. من قبلاً به مناسبت‌های مختلف در این مورد اظهار نظر کرده‌ام و در اینجا ضرورتی برای تکرار آن نیست.

از نگاه من آنچه می‌تواند توضیح دهنده وجود یک جنبش مستقل در کردستان (نه ماهیت کل جنبش) و وجه تمایز آن با دیگر مناطق ایران، در اساس وجود ستم ملی و خواست حق تعیین سرنوشت در درجه اول به معنای سیاسی آن است و در شرایط کنونی از لحاظ عملی و کنکرت آن یعنی حق تشکیل دولت مستقل و اعمال اراده مردم کردستان است. استراتژی سیاسی چپ در کردستان اگر متکی بر چنین حق و خواستی و مبتنی بر راه حل اساسی و ریشه‌ای برای حل این مسئله و معضل اجتماعی و تاریخی نباشد؛ نمی‌تواند جواب مناسب و درستی برای آن باشد.

تا آنجا به موضع و برخورد جریان چپ سراسری بر می‌گردد. آن‌ها اگر بخواهند به آرمان‌های سوسیالیستی و مواضع مارکسیستی خود در برخورد به این مسئله یعنی جنبش کردستان وفادار بمانند باید نگرش و متد مارکس و انگلس و اظهار نظر و مواضع اصولی آنها در برخورد به مسئله ملی و خصوصاً در مورد نقش کمونیست‌های ملت حاکم را به مثابه الگو راهنمای خود قرار دهند و در عمل و پراتیک خود به آن توجه جدی بنمایند. مارکس و انگلس اعتقاد عمیقی بر رعایت حقوق برابر ملل و اینکه جدایی آنها با روح پرورش باورهای انترناسیونالیستی مغایرت ندارد می‌نویسند: اگر بخواهیم به

سوسیالیسم وفادار باشیم باید به پرورش انترناسیونالیستی توده‌ها بپردازیم. این امر در میان ملل حاکم بدون تاکید ورزیدن بر آزادی جدا شدن برای ملل ستمدیده غیر ممکن است؛ و مارکس بطور کنکرت و مشخص‌تر در قبال مسئله ایرلند طی نامه‌ای به انگلس موضع خود را چنین بیان می‌کند:"طبقه کارگر انگلیس باید رفتار و نگاهش را به ایرلند تغییر دهد و از رفتار و کردار طبقات حاکم فاصله بگیرد" و در ادامه و در همین رابطه می‌نویسد: " قبلاً فکر می‌کردم که جدایی ایرلند از انگلستان غیر ممکن است ولی حالا فکر می‌کنم که این کار غیر قابل پیشگیری است"

واقعیت این است که چپ و طبقه کارگر ایران هنوز رفتار و کردار خود را از طبقات حاکم و بورژوازی ایران در قبال مسئله کردستان بطور کامل جدا نکرده‌اند. آنها اگر می‌خواهند به باور و آرمان‌های سوسیالیستی و اهداف طبقاتی خود متعهد و پایبند بمانند. باید بدون هیچ قید و شرطی و با صراحت کامل از حق ملت کرد در جدایی و تشکیل دولت مستقل خود حمایت کنند و این را به یک امر قابل قبول و جا افتاده‌ای در درون جامعه تبدیل کنند و از این طریق از اعمال و افکار شووینیستی بورژوازی و طبقات حاکم. خود را جدا و از آنها فاصله بگیرند. این تنها راه و تضمین‌کننده واقعی وحدت و اتحاد طبقاتی و همسوئی و منافع مشترک و رهایی واقعی آنها در آینده است. چرا که نه تنها از لحاظ نظری بلکه از لحاظ تجربه عملی هم ثابت گردیده است که هیچ ملتی نمی‌تواند آزاد باشد اگر خود بر

ملتی دیگر ستم روا دارد. اگر ملتی بر ملت‌های دیگر ستم روا دارد زنجیرهای اسارت خود را محکم کرده است.

حاشیه‌ای کوتاه بر مباحث تاکنون!

در اینجا قبل از ادامه و وارد شدن به فاز دیگر بحث و شاید نوعی متفاوت، می‌خواهم بطور خلاصه نکاتی را نه بعنوان جمع‌بندی بلکه به عنوان حاشیه‌ای کوتاه بر آنچه تا کنون در ارتباط با این مسائل و رویدادها و اتفاقاتی که من در اینجا تنها به سرفصل آنها و به گوشه‌های بسیار کوچکی از یک تاریخ پر افت وخیز اما بسیار تحسین برانگیز مبارزه مردم ستمدیده و زحمتکش کردستان و نقش و جایگاه کومه‌له اشاره کردم اضافه کنم.

قبل از هرچیز می‌خواهم روی این نکته تاکید کنم که اگر کسی امروز بخواهد در مورد کومه‌له و ماهیت آن به داوری بنشیند و این جریان را مورد قضاوت تاریخی قرار دهد باید در این چهار چوب اجتماعی و اقداماتی که کومه‌له انجام داده آنرا مورد ارزیابی قرار دهد. باید جریان کومه‌له را در متن این تحولات اجتماعی و در مکان تاریخی آن مورد بررسی قرار دهد. باید کومه‌له را در اقداماتش علیه دولت مرکزی و دفاع قاطعانه‌اش از مردم محروم و ستمدیده کردستان در سیاست‌ها و دفاعش از خواست‌های کارگر و زحمتکش در مقابله‌اش با مرتجعین محلی. در سازمان دادن جمعیت‌های دفاع از آزادی و

انقلاب تا متشکل نمودن زنان در سازمان‌های مستقل برای دفاع از حقـوق خودشـان. تـا ایجـاد شـوراهای انقلابی در شـهرها و روستاها به منظور دخالت در امـر حـاکمیت و بـالاخره خنـثی نمودن سیاست‌های ضد زحمتکشی و ضد کمونیستی و در عین حال سازشکارانه و سـوداگرانه «ح.د» و... مـورد قضـاوت قـرار دهد. اگر کسی امروز بخواهد کومه‌له را مـورد بـازبینی در آن شرایط معین تاریخی قرار دهد نمی‌تواند چشم بر روی همه این حقایق تاریخی و اجتماعی ببندد و این اقدامات را در چهارچوب یک مبارزه واقعی زنده اجتماعی و طبقاتی قرار ندهد و به جای آن با ذره‌بین تنها به دنبال کمبودها و ایرادات فکری و تئوریک کومه‌له باشد و مدعی باشد که کومه‌له علیه ارتجـاع و مـذهب توهم داشته وبا ناسیونالیسم همسو بوده است؛ یا بـا برجسـته نمودن اشکالات و کمبودهای که اینجا یا آنجا در پراتیک یا عمل کومه‌له پیش آمده یا وجود داشته باشند، با بزرگ کردن و عمده نمودن آنها کل حرکتی را که جـز افتخـارات و دسـتاوردهای بـا ارزش و تاریخی جریان چپ و کومه‌له هست، نادیده بگـیرد و غیرمسئولانه چهره‌ای از کومه‌لـه بسـازد کـه مـورد و مطلـوب امروز خود وجریان خویش باشد. چهره ای با چنان کمبودهایی همچون کشتی شکسته و بی در و پیکری که در توفـان دریـای افکار و اعمال ناسیونالیستی در حال غرق شدن تجسـم شـود و احتیاج به غریق نجات داشته باشد. این غریق نجات هم کسـی جز خود و جریانی که امـروز خـود رابـه آن متعلـق و پیوسـته می‌داند، نباشد

بر عکس قضاوت غیر مستند بعضی از این جریانات در مورد گذشته و تاریخ کومه‌له همچنانکه بررسی سیر حرکات و اتفاقات و رویدادهای تاریخی فوق به خوبی نشان می‌دهد کومه‌له یک جریان چپ و کمونیست واقعی بوده است و پراتیک و عمل انقلابی آن علیرغم همه کمبودهایش بیانگر چنین هویت طبقاتی است. کارگر و زحمتکش و مردم محروم و ستمدیده کردستان در قامت کومه‌له برای اولین بار در تاریخ حیات و زندگی خود یک جریان و یک حزب سیاسی را در مقابل خود می‌دید که پرچم حقوق انسانی و اولیه آنها را بلند کرده و خواست‌های واقعی و تمایلات درونی آنها را بیان و مطرح می‌کرد. جایگاه واقعی و والای انسانی آنها را در جامعه به آنها نشان می‌داد واز شخصیت و حرمت و کرامت آنها دفاع می‌کرد زنان زحمتکش و محروم جامعه کردستان سازمانی را پیدا کرده بودند که از حقوق پایمال شده آنها، از رفع تبعیض‌های صد ساله و هزار ساله بر آنها و نسل‌های پیشین آنها و از حقوق برابرشان با مرد برایشان سخن می‌گفت و پرچم آزادی و رهایی واقعی وهمیشه ای آنها را بر افراشته و مصمم علیه هر نوع ظلم و اجحافی ایستاده و مبارزه می‌کرد. همچنین این پراتیک انقلابی نشان می‌دهد که نه تنها در میان جریان کومه‌له کوچکترین توهمی نسبت به مذهب و جریانات مذهبی وجود نداشت و نه تنها مثل دیگر نیروهای چپ در دیگر مناطق ایران نسبت به ماهیت ضد امپریالیستی جریانات مذهبی توهم پراکنی نکرد. نه تنها جناح بندی ملی و غیر ملی برای آنها نتراشید. نه تنها

تمامیت ارضی و مام میهن در تفکرش جایگاهی نداشت. بلکه به مثابه تنها نیروی موثر اجتماعی با اتخاذ موضعی کـاملاً انقلابی در همان روزهـای اول سرکار آمـدن ج.اسـلامی. در جریـان رفراندوم، با تحریم و جواب منفی به ج.اسلام در میـان مـردم کردستان و شکل دادن به مقاومت آنها نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نمود. چرا که ناسیونالیسم کرد که ح.د در آنزمان آنرا نمایندگی می‌کرد، بارها به واسطه‌های مختلـف بـه ج.اسـلامی و حضرت امام لبیک گفتـه بـود. حـتی در این رابطـه اختلاف و انشـعاب بزرگی در صفوفشان اتفاق افتاد. در نتیجه پرچمدار و نماینـده چنین قاطعیتی در کردستان نمی‌تواند جریان دیگری جز کومه‌له بوده باشد.

همه این‌ها نشان می‌دهد که جریان کومه‌له نه تنها «جنـاح راست و عقب مانده چپ در ایران نبود» بلکه خود گواه براین واقعیت بود که این جریان از جنسی دیگر و از نوعی دیگر و از بسیاری لحاظ با کل چپ ایران متفاوت بود. و آن هم نـه تنهـا تفاوتی سطحی بلکه ماهوی و طبقاتی داشت. همچنین مـوارد فوق در رد این ادعای کاذب نـیز هسـت کـه عـده‌ای بـه خـود باورانده‌اند که اگر تئوری‌های آنها نبود کومه‌له سرنوشتی بهتر از دیگر جریانات چپ نمی‌داشت. این در حالی است که اگر در آن شرایط آنها از لحاظ تئوری و دیدگاه نظری در پروسه مطالعات و تفحصات خود به بعضـی نتـایج و سیاسـت درسـت پی بـرده بودند، کومه‌له در پراتیک خود مدت‌ها بود کـه چـنین مواضـع سیاسی و عمل انقلابی را سرلوحه مبارزه خود قرار داده بود؛ و

در آن مقطع تاریخی برعکس دیگر جریانات چپ که همگی دچار سردرگمی و بحران گشته بودند کومه‌له در اوج شکوفایی خود در راس یک حرکت و جنبش اجتماعی بزرگ قرار داشت و اتفاقاً همین مسئله هم انگیزه اصلی برای پیوستن آنها به جنبش کردستان و اتحاد با کومه‌له گردید. این را در همینجا می‌توانم با قاطعیت اضافه کنم که چنانچه بقیه جریانات چپ ایران در سطح سراسری سیاستی انقلابی مشابه مواضع سیاسی کومه‌له را در قبال حاکمیت جدید ایران در پیش می‌گرفتند و دچار توهم و سازش نمی‌گردیدند؛ بدون تردید آینده ایران و سرنوشت انقلاب آن می‌توانست مسیر دیگری داشته باشد.

با وجود همه این‌ها طبیعتاً کسی منکر وجود ایراد و کمبود در کومه‌له نیست و نمی‌تواند باشد. جریان کومه‌له در این دوره صرف نظر از تأثیرات بسیار بزرگ و تاریخی که بر جامعه و جنبش‌های اجتماعی کردستان داشت و نقش برجسته و تأثیرگذاری که پیدا کرده بود. از کمبودهای زیادی برخوردار بود و از آن رنج می‌برد. اما همچنانکه نشان داده شد انتقاد و ایراد از کومه‌له این نیست که گویا به مذهب متوهم بوده و یا گرایش ناسیونالیستی بر آن غالب بوده است. چرا که در هیچ کجای این پراتیک شفاف نمی‌توان چنین نتیجه‌ای را گرفت. من قبلاً هم به دو مورد برجسته از این کمبودها آن اشاره کردم که در صورت عدم چنین کمبودهایی در آن مقطع حساس و سرنوشت‌ساز می‌توانست آینده و سرنوشت کومه‌له و حتی کل جنبش کردستان به نوعی دیگر رقم بخورد. مورد اول در عرصه

سیاسی با وجود اتخاذ تاکتیک‌های روشن و در بسیاری موارد درست اما همچون یک ضعف و کمبود اساسی از یک برنامه مشخص و نقشه عمل درستی بر خوردار نبود. برنامه و استراتژی مدون و مکتوبی که چهارچوب و کل حرکت و کار و فعالیت این جریان بر مبنای آن طرح ریزی و مطابق با آن پیش برده شود. این یکی از کمبودها و اشکالات مهم و اساسی جریان کومه‌له در آن مقطع تاریخی بود. مورد دوم از لحاظ تشکیلاتی علیرغم اتوریته سیاسی زیادی که پیدا کرده بود اما از وضعیت مناسبی که جوابگوی چنین شرایطی باشد. نبود. تشکیلاتی خام و با مرکزیتی ضعیف در مقابل آن جنبش عظیمی که در مقابلش قرار گرفته بود از آمادگی لازم برخوردار نبود و به مثابه یک حزب منسجم و با دیسیپلین عمل نمی‌کرد. ابتکارات و تصمیم‌گیری‌های شخصی و محلی جای آن را گرفته بود. در مجموع حزب و حزبیت در آن ضعیف و در جایگاه واقعی خود آن کاراکتر و کاربست لازم را نداشت. عدم وجود یک برنامه مکتوب و مدون و استراتژی روشن همراه با چنین کمبودی در عرصه سازماندهی چه حزبی و چه توده‌ای آن. این سازمان را در عمل با یک نوع پراگماتیسم و بی افقی سیاسی دچار و روبرو ساخته بود. مدت‌ها طول کشید تا کومه‌له توانست به این کمبودها در شرایط دیگری پاسخ دهد. پاسخی که البته از زاویه دید امروز وقتی به آن نگاه کنیم، پاسخ‌های جامع و همه جانبه و بعضاً درستی به معضلات آن دوره و آن شرایطی که کومه‌له در آن قرار داشت نبودند.

کومه‌له در قالب یک جریان سراسری!

کومه‌له در آن شرایط از چند طرف تحت فشار بود از یـک طرف می‌بایستی خـود را بـرای مقابلـه علیـه تهـاجم و یـورش گسترده ج.اسلامی آماده می‌ساخت و مـردم کردسـتان را بـرای یک چنین مقاومتی بسیج و آماده می‌نمود و از طرف دیگـر بـه مثابه یک جریان چپ، به کمبودهای برنامه‌ای خود می‌پرداخت و با روشن ساختن مواضع برنامه‌ای مشخص و مدون به بسیاری از مسائل و ابهاماتی که در این زمینه موجود بود جواب می‌داد. حضور بعضی از گروه‌ها و جریانات چپ موسوم به خط س۳، که بعضاً داوطلبانه و بخشاً ناچاراً به کردستان آزاد شده آمده بودند در همین رابطه مزید بر علت بود و کومه‌له را برای وحـدت و اتحاد تحت فشار می‌گذاشتند. که هرچه زودتر با روشن کـردن مواضع تئوریک و برنامه‌ای خود در جواب به آنها تعیین تکلیف نماید. نفوذ اجتماعی کومه‌له در کردستان این جریان را به یکی از محبوب‌ترین و معتبرترین جریان چپ آن دوره تبدیل کـرده

بود و این مسئله انگیزه‌ای قوی بـرای اکـثر این جریانـات - کـه بیشتر آنها از هیچ پایگاه اجتماعی و توده‌ای برخوردار نبودند - برای نزدیکی و اتحاد و در نهایت وحدت با آن شده بود، نهایت تلاش را بخرج می‌دادند تا کومه‌له به گـروه و جریـان سراسری آنها بپیوندد. دیگر جریانات چپ از جمله جریـان فـدایی و راه کارگر وضعیت دیگری داشتند و مسئله وحدت بـا آنهـا مطـرح نبود. جریان فدایی با سکتاریسم شدیدی که بر آنها حاکم بود و راه کارگر هم که با مواضع راستی که داشت حتی همکاری عادی را نیز با آنها سخت غیرممکن و غیرعملی کرده بـود. در جنـاح بندی بین جریان چپ و راست کردستان آنها بیشتر طرف ح.د را می‌گرفتند. ارزیابی آنها از جنبش کردستان صرفاً ملی بود و ح.د را نماینده واقعی این جنبش می‌دانستند که البته بعداً بـا شروع جنگ ایران و عراق در میـان سـازمان فـدایی انشـعاب افتـاد و اکثریت آنها همراه با حزب توده از ج.اسـلامی حمایت کردنـد. راه کـارگر همـراه بـا سـازمان اقلیت فـدایی در کردسـتان بـه همکاری با ح.د بیشتر تمایل نشان دادند.

در ارتباط با مسئله وحدت با گروه‌ها و جریانات موسوم به خط 3. قبلاً هم تا زمانی که هنوز فواد سلطانی در قیـد حیـات بود موضع کومه‌له روشن بود. در جواب به این جریانات بویژه سازمان وحدت کمونیستی که خود حاصل وحدت چندین گروه کوچکتر بود رفیق فواد در جلسه‌ای به آنها خاطر نشان کرده بود که ما پروسه وحدت را تنها بـه توافـق از بـالا و بـر سر مسـائل نظری و حتی برنامه‌ای درست نمی‌دانیم. این‌ها را ضروری امـا

کافی نمی‌دانیم از نقطه نظر رفیق فواد که نمایندگی خط فکری کومه‌له هم بود وحدت وقتی می‌توانست مفهوم و معنی واقعی و عملی داشته باشد که در جریان مبارزه اجتماعی و طبقاتی و دخالت در جنبش‌های اجتماعی و در جواب دادن بـه نیازهـای این جنبش‌ها و مسائل مهم و مبرم مبارزه طبقاتی، عملاً در یک مسیر و یک جبهه واحدی در جهت تأثیرگذاری بیشـتر بـر آنهـا قرار بگیریم. در آن زمان در بین نیروهای چپ بـر سر مسـائل اساسی و مهم وحدت نظری کامل هم وجود نداشت. در نتیجه چنین وحدت‌هایی نمی‌توانستند با دوام باشند. تجربه هم صحت و درستی نظرات رفیق فواد را نیز در عمل ثابت نمود و این نوع وحدت و اتحاد عمل‌ها پایدار نماندند و تـأثیر آنچنـانی هم بـر تحـــولات اجتماعی آن دوره نگذاشـــتند. بـــالاخره در درون تشکیلات کومه‌له برای اولین بار بحث‌های جدی پیرامون مسائل برنامه‌ای و افـق و دورنمای این تشـکیلات شروع شـدند. در آن زمان در تحلیل وضعیت جامعه ایران دو دیدگاه که قبلاً هم تـا حدودی مطرح بودند در تقابل با هم به شـیوه جـدی‌تری و بـا نمایندگان علنی خود در سطح تشکیلات ظاهر گردیدند. من وارد شدن در مضمون این مباحث را در اینجـا ضروری نمی‌دانم امـا نظری که به دیدگاه یک مشهور شده بود در سرمایه‌داری بودن جامعه و تسلط مناسبات کالایی بر آن تردید داشت و معتقد به تحقیق و تفحص بیشتری در این زمینه بود. اما نظر دیگر که به دیدگاه دوم رایج بود معتقد به تسلط کامل مناسبات کـالایی و سرمایه‌داری در جامعه بود و در این مورد تردیدی نداشت. یک

نکته مهم و حائز اهمیت و بسیار آموزنده در اینجا با وجود اختلاف نظر پیرامون مسائل فوق در درون تشکیلات کومه‌له، کسی در آن شرایط برخلاف امروز، به فکر انشعاب نبود و از آنجا که همگی درگیر یک جنبش اجتماعی بزرگی بودند و در مقابل سرنوشت آن نهایت احساس مسئولیت می‌شد و منافع جنبش بر منافع گروهی و تشکیلاتی یا هر چیز دیگری ارجحیت و تقدم داشت؛ نهایتاً این اختلافات در فضایی سیاسی و دوستانه سرانجام بعد از تبادل نظر و بحث‌های کافی و ضروری در فاصله نسبتاً طولانی به قبول دیدگاه دوم خاتمه یافت.

کومه‌له تا این مقطع صرف نظر از اسم بامسمی و متعین آن. همچنین به اعتبار فعالیت‌ها و تأثیرگذاری‌های وسیع اجتماعی تا کنونیش و محدود بودن این تأثیرگذاری‌ها بر یک جغرافیای معین دیگر تردیدی باقی نمی‌گذارد که اساسا این جریان محصول جامعه کردستان و حضور و موجودیت آن کاملاً متناسب و هماهنگ با نیازها و ضرورت‌های مبارزه و جنبش آن در این جامعه است. و در این چهارچوب و در این مکان و موقعیت است که قادر به ایفای چنین نقشی بزرگ و تاریخی است.

کومه‌له و رهبری وقت آن بدون توجه به واقعیت‌های فوق و بدون توجه به نقش و جایگاه و مکان واقعی خود و بویژه با توجه به تحلیل‌های نادرست و غیرواقعبینانه‌ای که از سیر تحولات و اوضاع ایران و جنبش کردستان داشت و بدلیل بینش و نگرشی که به تدریج بر آن غالب می‌شود. مسیر و جهت آینده کومه‌له را در یک بعد سراسری باز تعریف می‌کند و سرنوشت

خـود را همچـون کـل جنبش کردسـتان بـه سرنوشـت و آینـده حرکات و تحولات سراسری گره می‌زند. در تحلیل و نگرش آن زمان کومه‌له هیچ آینده روشنی برای جریان کومه‌لـه و جنبش کردستان بدون متصل نمودن آنها به تحولات و جریانات سراسری قابل تصور نبود. استراتژی مستقل پیروزی جنبش کردسـتان در برنامه و افق آن جایی نداشت در نتیجه کومه‌له از زاویه نگرش فـــوق کـــه فعـــالیت در چهـــارچوب کردســـتان را محلی و محدودنگرانـه ارزیـابی می‌کـرد بـه منظـور بـیرون آمـدن از محدودیت‌های ناشی از فعالیت خود در بعد منطقه‌ای و خارج ساختن کومه‌له از حصار محدود جنبش کردستان، ضمن انتقاد از کم توجهی تا کنونی خود در این زمینه به دنبال وحدت و اتحاد عمل با یک جریان سراسری بود.

در چنین شرایطی با توجه به تحلیل‌های فوق دیگر آن خط فکری سابق که رفیق فواد سلطانی پیرامون وحدت بیان داشته بود و به جوهر آن در بالا اشـاره گردیـد و در حقیقت او آنـرا نمایندگی می‌کرد نه تنها نمی‌توانست رعایت شود؛ بلکه همچون مـانعی می‌بایسـتی نادیـده و کنـار گذاشـته می‌شـد. چـرا کـه هیچکدام از جریانات سراسری که با کومه‌له احساس نزدیکی و خویشاوندی می‌کردند از نفوذ و پایه اجتماعی بهره‌مند نبودند و نقش مؤثری در تحولات و جنبش‌های اجتماعی که بیشتر مورد نظر و تاکید ر.فواد بود نداشتند. اگر قرار بود وحـدتی در پیش باشد، تنها در چهارچوب و بر مبنای وحدت نظری و برنـامه‌ای قابل حصول بود. البته مسئله تنها این نبود. رفیق فواد سلطانی

قبلاً هم در جلسه‌ای در مهاباد در جواب بـه سـئوالی پـیرامون ضرورت تشکیل حزب کمونیست در بعد سراسری و یا کردستان و اساساً آینده سرنوشت جنبش در کردستان، دیدگاه کومه‌له را از یک موضع کـاملاً سیاسـی و نـه ایـدئولوژیک چـنین توضـیح می‌دهد: "ما از هم اکنون نمی‌توانیم جواب قطعی به این مسئله بدهیم این مسئله بستگی به این دارد که جنبش و مبارزه مردم کردستان چه مسیری را در آینده طی خواهد کرد. اگر حـرکت مبارزات مردم کردستان کماکان با مبارزات سراسری مردم ایران بصورت هماهنگ و در یک جهت ادامه پیـدا کنـد اولـویت مـا تلاش برای تشکیل حزب کمونیست ایران خواهد بـود. در غـیر این صورت اگر مبارزات و جنبش مردم کردستان مسیر متفاوتی را در ارتباط با مبارزات مـردم ایـران در مقابـل دولت مرکـزی انتخـاب و در پیش بگـیرد، در چـنین شرایطی نـه تنهـا حـزب کمونیست کردستان ضرورت پیدا می‌کند بلکـه حـق طـبیعی و غیرقابل انکار مردم کردستان است که حتی دولت مستقل خود را داشته باشد". با چنین جواب شفاف و تیزبینانه‌ای که در عین حال بیانگر این حقیقت است که جریان کومه‌له برعکس ادعایی که می‌شود، هنوز در آن مقطع یـک جریـان سراسری نیسـت و انتخاب چنین مسیری هم فی‌البدائه و علی‌السویه نبوده است. مسئله تعیین مسیر حرکت و آینده کومه‌لـه و همچـنین جنبش کردستان را موکول به یک تحلیل و ارزیابی کنکرت و مشخص از تحولات و اوضاع سیاسی و اجتماعی در آینده می‌کند.

روند تحولات بعدی نشان داد که کومه‌له اتفاقاً نمی‌بایستی با ندیده گرفتن زمینه‌های رشد و تکامل اجتماعی و ریشه‌های تاریخی خود و واقعیت‌های ملموس و انکارناپذیر اوضاع متفاوت سیاسی در کردستان با دیگر بخش‌ها و مناطق ایران که قبلا هم تا حدودی به آنها اشاره شد. مسیر یک حزب وجریان سراسری را برای خود تعیین کند. گویاتر از این چگونه این تفاوت سیاسی را می‌شود قابل توصیف و قابل درک کرد. در حالیکه یک بخش جامعه ایران با توهم عمیقی که از حاکمیت جدید دارد به پای صندوق‌های رای می‌رود و از آن به حمایت برمیخیزد و بخش دیگر آن درست برعکس آن کوچکترین توهمی ندارد و آنرا کاملاً تحریم می‌کند و مشروعیت و حقانیت آن را به چالش می‌کشد. یک بخش آن در جریان جنگ ایران و عراق وسیعاً و حتی داوطلبانه به بهانه دفاع از مام میهن شرکت می‌کند. اما بخش دیگر آن نه تنها تمایلی به دفاع از مام میهن و شرکت در این جنگ ارتجاعی نشان نمی‌دهد بلکه خود به شیوه کم سابقه و وسیعی علیه دولت و حاکمیت مرکزی، آنهم نه تنها به شکل سیاسی بلکه در عالیترین سطح آن یعنی به مبارزه مسلحانه بر می‌خیزد؛ و این مقاومت توده‌ای و قهرمانانه مردم کردستان نه تنها از جانب مردم دیگر بخش‌های ایران حمایت آنچنانی نمی‌شود. بلکه حتی به نوعی وبه درجه ای نیز سرکوب آن مهر تأیید می‌گیرد. اگر جوانان در کردستان داوطلبانه به صف نیروی پیشمرگ می‌پیوستند و مسلحانه علیه دولت مرکزی می‌جنگیدند. موج وسیعی از جوانان در دیگر شهرهای ایران در

قالب بسیج و پاسدار داوطلبانه برای سرکوب خلـق کـرد راهی کردستان می‌شوند. جریانات سیاسی ایرانی و حتی نوع چپ آن به تایید و حمایت رژیم بـر می‌خیزنـد. آیـا این‌هـا تفاوت‌هـای کوچک و کمی بودند که ما آنها را نادیده گرفتیم. این‌ها و دهها نمونه دیگر از این نوع آن فاکتورها و مؤلفه‌های مهمی بودند که در تحلیل آنزمان کومه‌له اهمیت و جایگاه واقعی خود را پیـدا نکردند و ریشه‌های چنین تفاوتی به هیچوجه درک و بـه آنهـا توجه جدی نشد[13].

پی ریزی چنین سیاستی و فورموله کردن آن از لحاظ نظری و تئوریک بطور رسمی برای اولین بار در کنگـره دوم کومه‌لـه ریخته شد. این کنگره که در بهار سال شصت برگزار شد جایگاه ویژه و مهمی در تکامل جریان کومه‌له و تعیین مسیر حرکت آن پیدا کرد و تغییرات زیادی را بدنبال خود آورد. من در اینجا اگر در یک سـطح کلی بخـواهم در مـورد جنبه‌هـایی از آن اظهـار نظری کرده باشم، می‌توانم به چنـد مسـئله مهم و موضـوعات برجسته که در آن مورد بحث و تصمیم‌گیری واقع شدند اشاره کنم. قبل از هرچیز به نکات و جنبه‌های مثبت آن بپردازم. برای اولین بار در این کنگره کومه‌له به مسائل برنامه‌ای و استراتژی سیاسی و افق و آینده خود پرداخت و تا حدود زیادی به آنها و

[13] متاسفانه فواد در آن زمـان در میـان مـا نمانـده بـود کـه بـا تیزبیـنی و دوراندیشی و تحلیل‌هـای دقیـق و مشـخص خـود از شرایط مشـخص بـا ذکاوت و مهارت خاصی که در این مورد داشت مثل همیشه کومه‌له را در اتخاذ تصمیم درست در چنین شرایط حساس و سرنوشت‌سازی هدایت و رهبری کند.

به کمبودها و اشکالات خود در این عرصه‌ها جواب داد. با تصویب دیدگاه دوم به اختلافات موجود پیرامون تحلیل از مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم بر جامعه که قبلاً بحث آن مطرح گشت خاتمه داد و با نقد گرایشات انحرافی و پوپولیستی حاکم بر چپ آن دوره که به درجه‌ای هم در درون کومه‌له وجود داشت[14] به شفافیت نظری و تاکید بیشتر به اهداف طبقاتی کومه‌له به عنوان یک جریان سوسیالیستی دست یافت. از لحاظ نظری و تئوریک با رفع کمبودهای خود در این زمینه و با نقد آنها با ارجاع مستقیم به تئوری‌های سوسیالیسم علمی، مارکسیسم انقلابی را به مثابه تنها تئوری معتبر انتخاب و راهنمای پراتیک خود قرار داد. در عرصه مسائل تشکیلاتی کومه‌له را از یک تشکیلات غیر منسجم با مشکلات عدیده و زیادی که در این زمینه داشت، در تبدیل آن به یک حزب جدی با دیسیپلین یاری کرد. در یک کلام حزب و حزبیت را در آن بطور چشمگیری تقویت نمود. همچنین بر ضرورت پیوند بیشتر با جنبش‌های سراسری تاکید کرد. اما این کنگره با وجود دستیابی و کسب این دستاوردهای با ارزش در مواردی با تصمیمات خود اشتباهات فاحشی را هم دچار گشت. اولین و مهمترین آنها تثبیت رسمی نگرشی بود که با نادیده گرفتن ضرورت وجودی و ریشه‌های اجتماعی و تاریخی جریان کومه‌له

[14] همچنانکه در بالا توضیح داده شد کومه‌له با جریانات چپ دیگر بسیار متفاوت بود و از بسیاری انحرافاتی که چپ ایران داشت مبرا بود در نتیجه همه نقدهای فوق شامل حال آن نمی‌شد.

و در غیاب نمایندگی شدن یک تحلیل درست و واقع‌بینانه از جایگاه و موقعیت و ظرفیت‌های واقعی این جریان و همچنین تسلط یک ارزیابی غلط از اوضاع سیاسی در آن شرایط، کومه‌له مسیر حرکت و جهت آینده فعالیت و اهداف خود را به نادرست به عنوان یک سازمان و تشکیلات سراسری تعیین کرد. در همین رابطه و در ادامه آن دومین اشتباه کنگره برخورد به جنبش کردستان و مسئله ملی بود که تبیین و درک نادرستی از این موضوع از لحاظ نظری و جایگاه واقعی آن ارائه می‌دهد و طی قطعنامه‌ای اعلام می‌دارد که جنبش کردستان مسئله مرگ و زندگی و حیات و ممات برای جریان کومه‌له نیست. این موضع‌گیری در واقع بعضاً بازتاب طبیعی همان نگرش جدیدی بود که در صفوف کومه‌له نضج و رواج یافته بود. انگار موضوع سراسری شدن تشکیلات یک نوع توجیه سیاسی برای شانه خالی کردن از زیر بار جنبش کردستان و ظاهراً به بهانه و تحت پوشش هرچه سوسیالیستی کردن تشکیلات کومه‌له بود. نتیجه چنین تصمیم و حرکت سیاسی عملاً تشکیلات را در پراتیک اجتماعی خود با مشکلات جدی و عملی روبرو ساخت. در آن هنگام انتقاد از عملکرد و پراتیک کومه‌له به شیوه افراط آن در نشریات علنی هم جا باز کرد. انتقاد از گرایش پوپولیستی در درون کومه‌له با یک درک و برداشت سطحی روبرو شد و در نتیجه چنین برداشتی نادرست و یک جانبه کل متد و روش‌ها و مضمون انقلابی فعالیت‌های کومه‌له و ارزش‌ها و سنت‌های مبارزاتی تا کنونی آن به چالش کشیده شدند. انعکاس آن در

پراتیک اجتماعی کومه‌له چنان بازتاب منفی یافت که کـارگر و زحمتکش بیرون و درون کومه‌له را وادار به اعتراض نمود. قرار بود که نقد از پوپولیسم تشکیلات کومه‌له را طبقاتی ترو ما را به یک حزب سوسیالیستی به معنای واقعی کلمـه بیشـتر و بیشـتر نزدیک کند. منافع کارگر و زحمتکش و اهداف آن بیشتر مورد توجه قرار بگیرد که ما درست با عکس آن روبرو شدیم. در واقع آنچه مـا شـاهدش بـودیم تغییـر روش‌هـا و سـنت‌های انقلابی کومه‌له و کم ارزش و کم بها دادن به پراتیک انقلابی و اجتماعی آن بود که این سازمان را تا کنون به یک جریان منحصربه‌فرد در میان دیگر گروه‌ها و جریانات چپ تبدیل نموده بود. در حقیقت برجسته شدن نقش و مکان مسائل صرف تئوریکی به شیوه غیر واقعی و نادرسـت کـه بیشـتر شـکل مبـاحث کشـاف نظـری و شعارگونه پیدا کرده بود؛ تا اینکه به مثابه راهنمای موثر عمل و پراتیک انقلابی مـا باشـد. تحلیل‌هـای ذهـنی جـای تحلیل‌هـای واقع‌بینانـه را گـرفت[15]. برخـورد از زاویـه ایـدئولوژیکی و نـه سیاسی به مسائل باب گردید. به بهانه مبارزه با پوپولیسم کار و پراتیک توده‌ای بی ارزش شمرده شد. در واقع فعـالیت نظـری همه چیز و در مقابل پراتیک اجتماعی کم بها و تحقیر گردیـد. این درست نقطه مقابل متد و روش و سنتی بود که کومه‌له را به اینجا و این موقعیت رسانده بود. انعکاس انتخاب چنین متـد و

[15] تحلیل غیر واقعی از موقعیت لرزان رژیم طی سال‌های متمادی در میان ما بی شباهت به تحلیل مجاهدین خلق که سرنگونی رژیم را پس از هـر عملیاتی به هوادارانش و وعده می‌داد، یا به تحلیل‌هـای حککـا پـیرامون بحران آخر در دو دهه اخیر نبود.

روش‌هایی در درون تشکیلات باعث شکل‌گیری جبهه بندی‌هایی بین عنصر و کادرهای زحمتکش و طیف روشنفکر و تحصیلکرده گردید و به آن دامن زد و بعضاً تغییر در جابجایی موقعیت‌های تشکیلاتی و نقش و مکان آنها در پروسه دخالت در امر تصمیم‌گیری‌های تشکیلات را بدنبال داشت. در عرصه فعالیت بیرونی و کار در میان توده‌ها نتیجه آن و بطور کلی اوضاع بسیار وخیم‌تر بود برخورد تحقیرآمیز و از بالا به کارگر و زحمتکش در سطحی نسبتاً وسیع رواج یافت. استفاده از اموال و امکانات مردم و بویژه دستبرد به مزارع زحمتکشان روستایی بدون اطلاع و موافقت آنها بعضاً به امر و روال عادی تبدیل گردید، تا جایی که صدای اعتراض علنی علیه کومه‌له از هر سو بلند شد و رهبری وقت کومه‌له را ناچار به عکس العمل و اقدامات جدی نمود. صدور قرار و ابلاغیه و جلسات و کنفرانس‌های متعدد و حتی توبیخ و خلع عضویت و خلع مسئولیت‌های بسیاری انجام گرفت. این نوع اقدامات به نوبه خود گرچه بهبودهایی در رفع این پدیده شوم (که تا آن موقع در کومه‌له سابقه نداشت) بدنبال داشت اما از آنجا که تحلیل ریشه‌ای و جامعی از این مسئله به عمل نیامد، به همین دلیل هیچوقت علت پیش آمدن این وضعیت خاص البته بسیار ناخوشایند درک نشد. و تنها برای دوره ای به مثابه قرص مسکنی عمل کرد و به هیچوجه موفق نگشت تشکیلات کومه‌له را از عوارض بینشی آن خلاص کند و حتی وقتی که ناچاراً در اولین کنفرانس بعد از کنگره دوم از سیاست‌های کنگره انتقاد

شد و اصلاحاتی در آن از جمله در برخورد به جنبش کردستان و مسئله ملی بعمل آمد، اما این مشکلات و معضلات به تمامی حل نگشتند و در مقاطع و مراحل بعدی این بار به شیوه‌های متفاوت و به نوعی دیگر و در برخورد به مسائل اجتماعی مجدداً بروز و ادامه یافتند.

واقعیت این است که تصمیمات و مصوبات کنگره دوم کومه‌له خود متأثر و به نوعی انعکاس شرایط و وضعیتی بود که در آن این کنگره برگزار گردید. شرایطی که ج.اسلامی تعرض وحشیانه‌ای را از هر طرف به مردم کردستان افزایش داده بود و جنگ سختی در جریان بود و توانسته بود بعضی از شهرهای کردستان را به اشغال مجدد خود در آورد. جنگ ایران و عراق شروع شده بود و در سطح سراسری در میان جریان اپوزیسیون مسئله دفاع و حمایت از ج.اسلامی در جنگ با عراق مطرح بود و در درون طیف جریانات چپ هم این مسئله آنها را سردرگم و دچار اختلاف ساخته بود. نتیجه آن انشعاب در میان آنها و حمایت بخش وسیعی از آنها در جنگ با عراق شده بود. بجز حزب توده و شرکا در میان جریان فدایی به عنوان بزرگترین سازمان چپ سراسری در آن زمان انشعاب افتاد و اکثریت آنها در حمایت از رژیم در جنگ با عراق و همچنین علیه جنبش کردستان موضع گرفتند. بقیه جریانات چپ و مخالف هم به شدت تحت تعقیب و توسط رژیم قلع و قمع می‌شدند. در کردستان هم مسئله همسوئی و حمایت از رژیم به یک مشکل جدی برای حزب دمکرات تبدیل شده بود و نهایتاً انشعاب

کنگره چهار را بدنبال آورد. بخش قابل توجهی از رهبری و کادرهای بدنه این حزب به صف حمایت‌کنندگان از رژیم پیوستند. علاوه بر موارد فوق خود جنبش مقاومت و بویژه بخش مسلحانه آن هم به دلیل عدم موفقیت کومه‌له در بسیج و سازماندهی مردم در ابعاد وسیع و توده‌ای آن، در یک سطح محدود و حزبی ادامه پیدا کرده بود، یعنی جنبش مسلحانه به شکل احزاب مسلح اما با حمایت و سمپاتی توده‌ای پیش می‌رفت. همه این‌ها عوامل و فاکتورهای مهمی بودند که در فضای کنگره سنگینی داشتند و بر آن تأثیرگذار بودند و کومه‌له را در شرایط بسیار سخت و نامناسبی قرار می‌دادند. در چنین شرایطی و تحت تأثیر چنین وضعیتی است که کومه‌له خود را ناچار می‌بیند که افق و آینده خود را طوری تنظیم و برنامه ریزی کند که ادامه کاری و حیات سیاسی خود را به جنبش کردستان محدود نکند و همانطور که در قطعنامه‌های آن منعکس است حیات و ممات خود را به این جنبش گره نزند. خود این قطعنامه‌ها و موضع‌گیری‌های حاوی آنها بیانگر روشن این حقیقت هستند که یک نوع ناامیدی در درون رهبری وقت کومه‌له در قبال وضعیت جنبش کردستان قابل مشاهده است. در آن زمان در افق کومه‌له برای جنبش کردستان آینده و دورنمای روشنی قابل تصور نیست و هیچ برنامه‌ای و استراتژی سیاسی برای به پیروزی رسیدن آن به عنوان یک جنبش مستقل در دستور کارش نبود. این در حالی است که در چنین فضایی که حاکم بر جامعه ایران بود اگر روزنه و نقطه امیدی برای

مقاومت و مقابله با ارتجاع و تغییر وضعیت فوق وجود داشت کردستان و زمینه‌های وسیع اجتماعی آن بود. کومه‌له به جـای پافشاری و تاکید بیشتر بر اهمیت فعالیت با نقشه و هدفمند در آن یعـنی روشـن نمودن اسـتراتژی مشـخص بـرای بـه پـیروزی رساندن جنبش مستقلی که در آن قرار داشت بـا صـادر کـردن چنین قطعنامه‌هایی که در واقع بجز کم اهمیت جلـوه دادن و حاشـیه‌ای نمودن جنبش کردسـتان و زمینه‌سـازی بـرای عقب نشینی و در نهایت سلب مسئولیت نمودن از خود در قبال آن و در آینـده معـنی و مفهـوم دیگـری نداشـت. امـا بـا وجـود سر بـرآوردن این نـوع تئـوری و دیـدگاه‌های نظـری و تصـویر قطعنامه‌های فـوق، بنـا بـه دلایلی از جملـه جـوهر و خصـلت انقلابی بسـیار قـوی موجـود در صـفوف جریـان کومه‌لـه و زمینه‌های بسیار زیاد مقاومت در میان زحمتکشان کردستان و همچنین وجود انگیزه‌ها و فاکتورهای دیگر هیچوقت تشکیلات در آن شرایط و در عمل به پای این سیاست‌ها نرفت و به آن تن نداد و مثل دیگر جریانات، انشعابی هم در آن زمان در میان ما صورت نگرفت. با وجود همه این‌ها این نگرش و دیدگاه فـوق در شرایطی دیگر به هنگـام تحمیـل محـدودیت‌های بیشـتر بـه جنبش کردستان در شکل و ابعاد دیگری زمینه عروج مجدد پیدا نمود و به عنوان یکی از دلایل اصلی و پایه‌ای موجب انشـعاب اول در حکا و کومه‌له و تکه تکه شدن آن گردید.

قصدم در اینجا بررسی دقیق و همه‌جانبه مصوبات و نتایج مثبت و منفی این کنگره در همه و وجوه آن نیست، بلکه توجه

دادن به این مسئله است که وقتی تشکیلاتی که اساساً فلسفه وجودی آن و ریشه‌های اجتماعی پیدایش و رشد و گسترش آن به یک جامعه معین و جنبش‌های اجتماعی موجود در آن مربوط است که در کنگره آن از لحاظ نظری اهمیت و جایگاه آن درک نمی‌شود و استنباط و استنتاج درستی از آن بدست داده نمی‌شود و با تعیین چنین مسیری برای خود همه واقعیت‌های عینی و ملموس مرتبط با آن را نادیده می‌گیرد نتیجه آن از لحاظ عملی نمی‌تواند چیزی غیر از این باشد.

کومه‌له به منظور پیگیری برنامه‌های خود قبل از وارد شدن به پروسه اتحاد با گروه و جریانات دیگر در آن شرایط بنا به همین نوع ارزیابی و تحلیل به منظور پیشبرد پروژه سراسری خود راساً اقدام به گسترش تشکیلات کومه‌له در بقیه مناطق ایران می‌کند، آنهم در شرایطی که گروه‌ها و سازمان‌های چپ سراسری به شدت تحت فشار و تعقیب و سرکوب و وحشیانه ج.اسلامی قرار داشتند و قلع و قمع می‌شدند چنین تصمیم و اقدامی از هیچ منطق و پشتوانه سیاسی و هیچ نوع ارزیابی واقع بینانه‌ای برخوردار نبود. در این شرایط بجای عقب کشیدن نیرو و عناصر تشکیلاتی موجود اقدام به تقویت آنها می‌گردد. که متاسفانه این حرکت کومه‌له لطمات جبران ناپذیری به همراه آورد و تقریباً می‌توان گفت که کل تشکیلات کومه‌له که در آن زمان تشکیلات خارج کردستان نام داشت متلاشی گردید. در اینجا بحث بر سر مقصر کردن کسی نیست، بلکه نقد تجربه و بینشی است که این چنین تصمیماتی حاصل آن است. بحث بر

سر ارزیابی‌های نادرست، تحلیل‌های غیر واقعی، و انتخاب راه و مسیری غیر واقع‌بینانه و غیرعملی است که کومه‌له در آن شرایط و در آن مقطع در برابر خود قرار می‌دهد. آیا واقعاً از هر لحاظ که در نظر بگیریم کومه‌له از آن جایگاه و مکانی برخوردار بود که بتواند در نقش سازمان دهنده و مکان و موقعیت رهبری طبقه کارگر در دیگر مناطق ایران عمل کند؟ بر اساس کدام واقع بینی سیاسی، بر اساس کدام ماتریال انسانی و سازمانی، بر اساس کدام ضرورت و نیاز اجتماعی می‌توان چنین نتیجه‌ای را گرفت. آیا این ساده نگری به قضیه نیست؟ آیا این کج فهمی و عدم درک و شناخت از موقعیت و جایگاه جریان کومه‌له در رابطه با جامعه کردستان و ویژگی‌ها و نیازهای مربوط به آن در آن شرایط نبود؟ در اینجا بحث بر سر ضرورت پیوند مبارزاتی بین کومه‌له به مثابه یک جریان چپ با جنبش و جریانات چپ سراسری و تأثیرگذاری‌های متقابل نیست. بحث برسر ضرورت هماهنگی جنبش مردم زحمتکش کردستان با جنبش‌های اجتماعی در دیگر مناطق ایران و هماهنگی و کمک به رشد و تقویت متقابل نیست. اهمیت این کار و پیشبرد چنین وظایفی جای بحثی ندارد، و فکر نمی‌کنم کسی روی اهمیت چنین امری حرفی یا تردیدی داشته باشد. بحث بر سر چگونگی و نحوه پیشبرد این وظایف است. ما چگونه می‌توانستیم به وظایف خود به مثابه یک جریان چپ به بهترین نحو ممکن در ارتباط با رشد و گسترش و کمک به جریان انقلابی و خصوصاً تقویت گرایش چپ در سطح سراسری عمل کنیم و آن را به نحو

احسن و شایسته پیش ببریم. آیا راهی که کومه‌له انتخاب کـرد تنها راه درست این کار بود. خیلی ساده موضوع این اسـت کـه کاری که کومه‌له در آن شرایط انجام داد این بود کـه خـود بـه عنوان یک تشکیلات معین تصمیم می‌گیرد که مسـتقیماً چنـان تشکیلاتش را گسترش دهد که بتواند در موقعیت و جایگاه یک سازمان و تشکیلات سراسری در رهبری جنبش‌های اجتماعی در بعد سراسری قرار بگیرد، از این لحاظ از کم کاری و کم توجهی خود انتقاد دارد و به منظور رفع آن اعزام و اختصـاص نـیرو و تقویت و گسترش تشکیلات خود را در دستور کار قرار می‌دهد. تشکیلاتی که اکثریت آن شاید بیش از نود پنج درصد را عناصری تشکیل می‌دادند که از کردستان اعزام می‌شدند. این آن تصمیم غیر ضروری نابجا و نامناسبی بود که کومه‌له را بـا مشـکلات و معضلات فراوان و تقریباً می‌توان گفت لاینحلی روبرو ساخت. کومه‌له اهدافی را در دستور کار خود گذاشت که از انجام عهده آن نمی‌توانست بر آید. معضلی که با گذشت بیش از سـه دهـه حتی با وجود وحدت و اتحادهای تشـکیلاتی لازم بـا جریانـات سراسری علیرغم نقشه عمل‌ها و برنامه ریزی‌های بسیار زیـاد، علـیرغم تلاش‌هـای صـادقانه و مجاهـدت‌های فـراوان و فـداکاری‌های بیـدریغ و کم نظـیر همـراه بـا اشـتیاق و از خودگذشتگی‌های نامحدود در این راه همچنان بـاقی مانـده و هنوز جواب مناسب نگرفته است. عدم پیشرفت و موفقیت در انجـام این کـار در اسـاس و در حقیقت ناشـی از نـاهمخوانی سیاست و تصمیمات اتخاذ شده فوق با واقعیات اجتماعی درون

جامعه با مکانیسم‌های آن بـا ضرورت‌های مبـارزاتی و دریـک کلام با نیازهای سیاسی و اجتماعی و سوخت وساز درون آن و در عین حـال عـدم انطبـاق آن بـا تـوان و ظرفیت‌هـای واقعی کومه‌له است. سئوال این است که آیا این تنها راهی بود که در مقابل کومه‌له قرار داشت. آیا ما هیچ راه درست و منطقی‌تری برای انجام وظـایف فـوق در پیش رو نداشـتیم؟ مسـلماً وجـود داشت، اما واقعیت این است که امروزهم بعد از سه دهه هنوز این مسئله پاسخ و راه‌حل درست و منطقی خود را نگرفته است و آلترناتیوهای مطرح و ارائه شده تا کنونی بعد از بروز بحران و این همه انشعاب از جانب طیف‌های مختلف نه تنها نتوانسـته گره‌ای از مشکلات و معضلات چپ در کردستان را بگشاید، بلکه وضعیت آنرا بغرنج‌تر و پیچیده‌تر نموده است و ادامه بحران و تشدید و گسترش آن در میان شاخه‌های مختلف جریـان چپ و کومه‌له در شرایط کنونی خود گواه این واقعیت است.

بهر جهت در اینجا اگر بخواهم بحث فوق را در چند جمله کوتاه خلاصه و از آن نتیجه بگیرم این است که کومه‌له با تحلیل و ارزیابی نادرسـتش از اوضـاع و شرایطی کـه در آن زمـان بـر جامعـه حـاکم بـود و عـدم درک درسـت از وضـعیت جنبش کردستان و ناتوانی از ارائه و اتخـاذ اسـتراتژی سیاسـی مناسـب برای آن و همچنین عدم شناخت از موقعیت و جایگـاه واقعی خود در این رابطه و با باز تعریف کـردن خـود بـه مثابـه یـک تشکیلات سراسری، با در دستور گذاشتن اهدافی در این ابعاد، که خارج از توان و ظرفیت و پتانسیل کومه‌له بود عملاً زمینه یک

نطفه بحران جدی را برای خود فراهم ساخت. بحرانی کـه بـه دلایل معین و فاکتورهای متعـددی در آن شرایط امکـان بـروز فوری و علنی پیدا نکرد و به تعویق افتاد[16]. تا در شرایط دیگری و در آینده با مطرح گشتن و وارد شدن فاکتورها و مؤلفه‌هـای جدید در اوضاع سیاسی (بیشتر از همه محـدودیت‌های جنبش کردستان و عدم مـوفقیت تجربـه حکـا) زمینه‌هـای لازم بـروز آشکار همه‌جانبه و وسیع‌تر آن فراهم و کل موجودیت جریـان کومه‌له و ضرورت هستی و موقعیت و جایگـاه واقعی آن بـار دیگر به چالش کشیده شود و به مثابـه یـک پدیـده اجتماعی و تـاریخی بـه موضـوع اصـلی جـدل واقعی بین گرایش‌هـای و نگرش‌های سیاسی مختلف تبدیل و نیاز به اصـلاح و تغیـیر این سیاست‌ها را همچون یـک ضرورت مـبرم و حیـاتی در پرتـو و محک یک تجربه عملی گوشزد کند.

[16] من اساساً دو عامل عمده رادر به تعویق افتادن بحـران مهم و دخیـل می‌دانم یکی شرایط و اوضاع و احوالی بود که کومه‌له در آن قرار داشت یعنی درگیر بودن با یک جنبش توده‌ای و پیشبرد چنین امر مهمی و مسائل مربوط به آن، دوم فاکتور تشکیل حزب کمونیست هم به عنوان تجربه‌ای تازه و هم به مثابه یک پدیده که یک آرزوی دیرینه و همیشگی ما و همه انسان‌های مبارز و کمونیست‌های راستین بود.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

در خاتمه برای احتراز از طولانی شدن مطلب و رعایت ایجاز به عنوان یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی، هدف و منظورم را از نگارش این نوشته در چند نکته زیر بطور خلاصه بیان و ارائه می‌کنم.

• دفاع از هویت طبقاتی کومه‌له و تعلق آن به کارگر و زحمتکش و قشر محروم و ستمدیده مردم کردستان و به این اعتبار هم وابستگی آن به جنبش چپ و کمونیستی در کلیه مراحل و فازهای فعالیت این جریان، علیرغم کمبودهای آن و در عین حال تاکید و دفاع از سنت‌ها و ارزش‌های انقلابی این جریان که امروز از هر طرف مورد تحریف و تخریب قرار گرفته است.

• تلاش برای روشن نمودن مکان و خاستگاه اجتماعی کومه‌له و تاکید بر این مسئله که این جریان محصول جامعه کردستان و ضرورت و فلسفه وجودی آن در اساس مرتبط و پیوست به

نیازهای مبارزه طبقاتی و جنبش‌های اجتماعی درون این جامعه است و باید در این چهار چوب اجتماعی به اهداف و استراتژی و برنامه و سیاست‌های آن برخورد شود.

• توضیح زمینه و نطفه‌های اولیه بحران کومه‌له و نشان دادن این حقیقت که پایه‌های اصلی شکل‌گیری این بحران به دوران‌های قبل از انشعابات درون این تشکیلات بر می‌گردد و ریشه اصلی آن به عدم توجه و جوابگوئی درست کومه‌له به نیازهای مبارزاتی و معضلات اجتماعی درون جامعه و اتخاذ تصمیماتی که متناقض با ضرورت‌ها و مکانیسم‌های اجتماعی درون آن بود؛ بخصوص ظاهر شدن تشکیلات کومه‌له در قالب یک حزب سراسری و تعیین اهداف خود در این چهار چوب که با وضعیت واقعی و عینی این تشکیلات خوانایی نداشت و عملاً هم از عهده آن خارج بود و در اساس ناشی از عدم آگاهی جریان کومه‌له از موقعیت و مکان و جایگاه واقعی خویش بود.

• چنانچه کسی یا جریانی بخواهد برای رفع بحران کنونی چپ در کردستان تلاشی جدی به خرج دهد بدون توجه به این مسائل پایه‌ای و بدون بازنگری این سیاست‌ها و این تصمیمات در گذشته نمی‌تواند راه حل درست و مناسب و قابل قبولی برای آن در آینده ارائه کند.

• بالاخره می‌خواهم توضیح آخر را به این نکته اختصاص دهم که چرا در ارتباط با بحران، من آگاهانه از مسئله بررسی تجربه حزب کمونیست ایران فاکتور گرفته‌ام و در اینجا به آن نپرداخته‌ام. صرف نظر از اینکه احتیاج به توضیحات مفصلی

داشت و بنا به دلیل طولانی شدن ناخواسته خود این نوشـته و اینکه ترجیحاً نمی‌خواستم تنها به یک اظهار نظـر کوتـاه در این باره اکتفا کنم. اما دلیل اصلی آن این است که همچنانکه تعلق جریان کومه‌له به جنبش کمونیستی، و کمونیست بودن کومه‌له به هیچ وجه به دخالت و تأثیرگذاری‌های دیگران از خارج این جریان مربوط نمی‌شود و من این چنین ادعائی را غـیرواقعی و غـیرمنطقی و مغـایر بـا تـاریخ حقیقی کومه‌لـه و آن را پـوچ و نادرست می‌دانم، اشتباهات یا انحرافات کومه‌لـه را هم نتیجـه «نفوذ عوامل خارجی و توطئه‌گری آنها» نمی‌دانم بلکه این خود کومه‌له و تصمیمات خود این جریان و تأثیرپذیری آن از مسائل و تحولات اجتماعی در دوره‌های مختلـف اسـت کـه بـر رونـد حـرکت و مسـیر تکامـل آن نقش تعیین‌کننـده گذاشـته و یـا می‌گذارد و باید در این چهار چوب آنرا دید وبه آن توجه نمود. در نتیجه اینکه کومه‌له با چه جریانی اتحاد کـرد و این پروسـه اتحاد چگونه پیش رفت و چه سیاستی ناظر بر آن شد و غیره... موضوعاتی هستند که در درجه دوم قرار خواهنـد داشـت کـه امیدوارم در فرصتی دیگر و جداگانه به آنها هم بپردازیم. بدون شـک پـرداختن بـه این مسـئله و بررسـی دقیـق و همـه جانبـه جنبه‌های مثبت و منفی این تجربه تاریخی اهمیت ویـژه‌ای در روشن‌تر نمودن بیشتر خود بحران خواهـد داشـت و در مرحلـه بعدی‌تر کمک بسیار زیـادی بـه تعـیین درسـت مسـیر حـرکت جریان سوسیالیستی و آینده آن در کردستان خواهد نمود.

ژانویه ۲۰۰۹



سامی روشن متولد ۱۹۵۸ م، از فعالین چپ در کردستان ایران

نویسنده در این کتاب پاسخی می‌دهد که با روایت‌های رایج متفاوت است: ریشهٔ بحران را نه در انشعاب‌های اخیر، بلکه در دورانی پیش از تشکیل حزب کمونیست ایران می‌جوید — آنجا که کومه‌له، به‌جای پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی جامعه‌ای که در رأس جنبش آن قرار گرفته بود، خود را در قالب یک جریان سراسری بازتعریف کرد.

نویسنده با مرور مقاطع کلیدی جنبش کردستان از قیام ۵۷ تا امروز، دو تبیین رایج از ماهیت کومه‌له را به نقد می‌کشد — آن‌که این جریان را ناسیونالیستی می‌خواند و آن‌که آن را سراسری می‌داند — و بر هویت طبقاتی و خاستگاه اجتماعی آن پا می‌فشارد.

این نوشته بیش از آنکه دفاعیه‌ای از گذشته باشد، دعوتی است به بازنگری و راهی به بیرون از بحران امروز.

ISBN 978-91-90158-82-1